

حدود در حقوق جزای اسلام

از دیدگاه حکمت در عرفان و تصوّف اسلامی

بیژن بیدآباد^۱

چکیده

بسیاری از قواعد رایج شده برای حدود در حقوق جزای اسلام ناشی از عدم اشراف بر حکمت‌های شارع بوده و از تفسیر موسّع از نصّ قرآن کریم است و بر مبنای سنت استخراج شده‌اند که در قواعد جزائی باید از آن (تفسیر موسّع) خودداری نمود. چهار نوع از حدود تصریح قرآنی دارند که فقط شامل حد زنا، حد قذف در دشنام دادن و نسبت کردن به زنا، حد سرقت و حد محاربه است. علیرغم اینکه افعالی نظیر لواط، تفریح، ازدواج مسلم با زن ذمی، بوسیدن پسر از روی شهوت، سُحق، قیادت، سبّ پیامبر ص یا ائمه معصومین ع، ادعای نبوت، سحر، استعمال یا نوشیدن مسکر، ارتداد، وطی بهائم، استمناء، تخلّی در کعبه و موارد دیگر تقیح و تحریم شده اما صراحتی برای حدّ در قرآن برای مرتکبین آنها نیست ولی فقهای شیعه آنها را ذکر کرده‌اند. موارد حد نزد فقهای اهل سنت شامل زنا، قذف، شرب خمر، سرقت، حراجه، ارتداد و بغی می‌شود. با توجه به عدم لزوم توسعه قواعد فقهی جزائی بر مبنای سنت و بیش از قرآن نباید برای مرتکبین این تخلفات بیش از حدود ذکر شده در قرآن براساس سنت مجازات در نظر گرفت. یعنی مجازات این اعمال و دیگر جرم‌ها نباید منبعث از سنت پیامبر ص یا امام ع تحریر گردد و آنچه که فقه متداول برای این جرائم ذکر می‌کند دچار ایراد است و نیاز به بازنگری با ملاحظه شرایط جدید هر زمان و مکان دارد و برای تصمیم‌گیری درباره آنها که آیا جرم تلقی شوند یا نه و به چه میزان برای آنها مجازات تقریر شود باید به شورا رجوع داده شوند. از سوی دیگر همان موارد ذکر شده در قرآن به گونه‌ای حکیمانه مطرح شده‌اند که اثبات برخی از جرم‌هایی که مستوجب حد هستند تعلیق به محال شده و یا با استفاده از قواعدی چون «درأ» به راحتی قابل رفع کردن هستند.

واژه‌های کلیدی: حد، حدود، حقوق جزا، حکمت، عرفان، تصوّف، اسلام

مقدمه

حدود جمع حد است و حد در لغت بمعنی منع است و بمعنی حایل میان دو چیز و بمعنی نهایت چیزی می‌باشد و در شرع عبارت از عقوبتی معین است که شارع آن را بر مکلف به جهت ارتکاب معصیتی وضع فرموده است. حدودی

^۱ - Web: <http://www.bidabad.com> , Mail: biijan@bidabad.com , bidabad@yahoo.com

که در شرع برای سیاست و جلوگیری از متجاوزین مقرر گردیده اگر دارای قدر معین باشند اصطلاحاً حد خوانده می‌شوند و اگر دارای قدر معین نباشند آن را تعزیر می‌نامند.

قرآن کریم به چهار نوع از حدود تصریح دارد که از موارد قابل توجه در این مقاله می‌باشد.^۲ اقسام حدود در قرآن فقط شامل حد زنا، حد قذف در دشنام دادن و نسبت کردن به زنا، حد سرقت و حد محاربه است. علیرغم اینکه افعالی نظیر لواط، تفخیز، ازدواج مسلم با زن ذمی، بوسیدن پسر از روی شهوت، سُحق، قیادت، سب پیامبر ص یا ائمه معصومین ع، ادعای نبوت، سحر، استعمال یا نوشیدن مسکر، ارتداد، وطی بهائم، استمناء، تخلی در کعبه^۳ و موارد دیگر تقبیح و تحریم شده اما صراحتی برای حد در قرآن برای مرتکبین آنها نیست ولی فقها شیعه آنها را ذکر کرده‌اند. موارد حد نزد فقهای اهل سنت شامل زنا، قذف، شرب خمر، سرقت، حراجه، ارتداد و بغی می‌شود.^۴ با توجه به مطالبی که درباره عدم لزوم توسعه قواعد فقهی جزائی^۵ بر مبنای سنت بیش از قرآن نباید برای مرتکبین این تخلفات بیش از حدود ذکر شده در قرآن براساس سنت جرم در نظر گرفت. یعنی مجازات این اعمال و دیگر جرم‌ها نباید منبعث از سنت پیامبر ص یا امام ع تحریر گردد و آنچه که فقه متداول برای این جرائم ذکر می‌کند به نوعی تفسیر موسع از نص قرآن است و تفسیر موسع از قواعد جزائی مورد قبول نمی‌تواند باشد و نیاز به بازنگری با ملاحظه شرایط جدید هر زمان و مکان دارد و برای تصمیم‌گیری درباره آنها که آیا جرم تلقی شوند یا نه و به چه میزان برای آنها مجازات تقریر شود باید به شورا رجوع نمود.

زنا و قذف

درباره حدود زنا و قذف آیات ابتداء سوره نور به بیان این موضوع پرداخته‌اند. در قرآن کریم می‌فرماید: «زن زناکار و مرد زناکار را هریک صد ضربه بزیند». خود این آیه در طول زمان اثبات نفی رجم است هرچند رجم در حقوق منتج از تورات در دوران نبوت پیامبر ص هم در نظام حقوقی آن زمان اجرا شده یا نشده باشد. در نفی رجم نیز به تفصیل ذکر شد ولی از باب جزئیات احکام زنا و مجازات آن به شرح بیست و شش آیه اول سوره نور می‌پردازیم که جزئیات این مجازات را از لحاظ پیچیدگی فرآیند اثبات، بررسی نمائیم. در این آیات قرآن کریم می‌فرماید:^۶ «سوره‌ای است که

^۲ - حسینی جرجانی سید امیر ابوالفتح؛ آیات الأحکام (جرجانی)، قرن دهم، انتشارات نوید؛ تهران؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول؛ تحقیق: میرزا ولی الله اشراقی سرابی. جلد ۲، صص ۶۸۰-۶۵۱.

^۳ - در فقه شیعه دو مورد اخیر جزو تعزیرات آورده می‌شوند. نگاه کنید به: ابوالقاسم گرگی، حدود و تعزیرات و قصاص (۱۳۸۱)، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

^۴ - نگاه کنید به: عبدالقادر عوده و اسماعیل صدر، التشریح الجنائی الاسلامی مقارنا بالقانون الوضعی. ترجمه فارسی اکبر غفوری، تحت عنوان حقوق جنائی بر اساس مذاهب پنجگانه و مقایسه آن با حقوق عرفی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد.

^۵ - نگاه کنید به: بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی حقوق در اسلام، حقوق تطبیقی، نظام‌های حقوقی، حقوق جزا از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸.

^۶ - سوره نور، آیه ۲، «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ».

^۷ - سوره نور، آیات ۲۶-۱، «سُورَةُ اَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا وَ اَنْزَلْنَاهَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لَا تَأْخُذْكُمْ بِهَا رَافَةٌ فِي دِينِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَيْشَهِدَ عِنْدَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. الزَّانِي لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا يَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبَدًا وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ. اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ اَصْلَحُوا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ. وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ اِلَّا اَنْفُسُهُمْ

آن را نازل کرده‌ایم و واجبش ساخته‌ایم و در آن آیاتی روشن فرستاده‌ایم، باشد که پند گیرید. زن زناکار و مرد زناکار را هر یک صد ضربه بزیند. و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، مباد که در حکم خدا نسبت به آن دو دستخوش ترحم گردید. و باید که به هنگام شکنجه کردنشان گروهی از مؤمنان حاضر باشند. مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را نمی‌گیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک نمی‌گیرد. و این بر مؤمنان حرام شده است. کسانی را که زنان عقیف را به زنا متهم می‌کنند و چهار شاهد نمی‌آورند، هشتاد ضربه بزیند، و از آن پس هرگز شهادتشان را نپذیرید که مردمی فاسقند. مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و به صلاح آیند. زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. و کسانی که زنان خود را به زنا متهم می‌کنند و شاهی جز خود ندارند، هر یک از آنها را چهار بار شهادت است به نام خدا که از راستگویان است. و بار پنجم بگوید که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. و اگر آن زن چهار بار به خدا سوگند خورد که آن مرد دروغ می‌گوید، حد از او برداشته می‌شود. و بار پنجم بگوید که خشم خدا بر او باد اگر مرد از راستگویان باشد. چه می‌شد اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود؟ و اگر نه این بود که خدا توبه‌پذیر و حکیم است؟ کسانی که آن دروغ بزرگ را ساخته‌اند گروهی از شمایند. مپندارید که شما را در آن شری بود. نه، خیر شما در آن بود. هر مردی از آنها بدان اندازه از گناه که مرتکب شده است به کیفر رسد، و از میان آنها آن که بیشترین این بهتان را به عهده دارد به عذابی بزرگ گرفتار می‌آید. چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید مردان و زنان مؤمن به خود گمان نیک نبردند و نگفتند که این تهمتی آشکار است؟ چرا چهار شاهد بر ادعای خود نیاوردند؟ پس اگر شاهدانی نیاورده‌اند، در نزد خدا در زمره دروغگویانند. اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت ارزانتان نمی‌بود، به سزای آن سخنان که می‌گفتید شما را عذابی بزرگ درمی‌رسید. آن گاه که آن سخن را از دهان یکدیگر می‌گرفتید و چیزی بر زبان می‌رانید که در باره آن هیچ نمی‌دانستید و می‌پنداشتید که کاری خرد است، و حال آنکه در نزد خدا کاری بزرگ بود. چرا آن گاه که این سخن شنیدید نگفتید: ما را نشاید که آن را بازگویم، پروردگارا تو منزهی، این تهمتی بزرگ است؟ خدا شما را اندرز می‌دهد که اگر از مؤمنان هستی، بار دیگر گرد چنان کاری مگردید. خدا آیات را برای شما بیان می‌کند. و خدا دانا و حکیم است. برای کسانی که دوست دارند در باره مؤمنان تهمت زنا شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردآور مهیاست. خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. چه می‌شد اگر فضل و رحمتی که خدا به شما

فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ يَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ. وَ الْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ. وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ. إِنْ الَّذِينَ جَاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا نَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ. لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَ قَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ. لَوْ لَا جَاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ. وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ. وَ لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ. يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. إِنْ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ لَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَ لَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَصْفَحُوا أَلَا تَتُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ إِنْ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَ الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ.

ارزانی داشته است نمی‌بود؟ و اگر نه این بود که خدا مهربان و بخشاینده است؟ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پای به جای پای شیطان مگذارید. و هر که پای به جای پای شیطان گذارد، بداند که او به فحشا و منکر فرمان می‌دهد. و اگر فضل و رحمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است نمی‌بود، هیچ یک از شما هرگز روی پاکی نمی‌دید. ولی خدا هر کس را که بخواهد پاکیزه می‌سازد. و خدا شنوا و داناست. توانگران و آنان که گشایشی در کار آنهاست، نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و مسکینان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند. باید ببخشند و ببخشایند. آیا نمی‌خواهید که خدا شما را بیامرزد؟ و خداست آمرزنده مهربان. کسانی که بر آنان پاکدامن و بی‌خبر از فحشا و مؤمن تهمت زنا می‌زنند، در دنیا و آخرت لعنت شده‌اند و برایشان عذابی است بزرگ، روزی که زبانشان و دستهایشان و پاهایشان به زیانشان بر کارهایی که می‌کرده‌اند شهادت دهند. آن روز که خدا جزایشان را به تمامی بدهد و بدانند که خدا حقیقت آشکار است. زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک و زنان پاک برای مردان پاک و مردان پاک برای زنان پاک. آنها از آنچه در باره‌شان می‌گویند منزه‌اند. آمرزش و رزق نیکو برای آنهاست.»

مجازات رجم، مبنای قرآنی ندارد و بنای آن روایی است. برخی از علمای اخباری که توجه بیشتر به ظاهر الفاظ روایات دارند رجم را مطرح دانسته‌اند. همانطور که در شأن نزول آیات ۴۴-۴۱ سوره مائده^۸ آمده به پیغمبر عرض کردند

^۸ - سوره مائده، آیات ۴۴-۴۱. سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْلُونَ لَلسُّخْتِ فَإِن جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَ إِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَصْرِوْكَ شَيْئًا وَ إِن حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. وَ كَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَ عِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أَوْلَتْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبِّيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوُا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. ای پیامبر، غمگین نکند تو را کردار آنان که به کفر می‌شتابند. چه آنهایی که به زبان گفتند که ایمان آوردیم و به دل ایمان نیاورده‌اند و چه آن یهودان که گوش می‌سپارند تا دروغ ببنند و برای گروهی دیگر که خود نزد تو نمی‌آیند سخن چینی می‌کنند، و سخن خدا را دگرگون می‌سازند، و می‌گویند: اگر شما را اینچنین گفت پذیرید و گرنه از وی دوری گزینید. و هر کس را که خدا عذاب او بخواهد، تواس از قهر خدا رهایی نخواهی داد. اینان کسانی هستند که خدا نخواست است که دل‌هایشان را پاک گرداند. آنان را در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ است. گوش‌نهادگان بر دروغند، خوردگان حرامند. پس اگر نزد تو آمدند میانشان حکم کن یا از ایشان رویگردان شو و اگر رویگردان شوی هیچ به تو زبانی نرسانند. و اگر میانشان حکم کنی به عدالت حکم کن که خدا عدالت‌پیشگان را دوست دارد. چگونه تو را داور قرار می‌دهند، در حالی که تورات که حاوی حکم خداست در نزد آنهاست؟ سپس از حکم تو رویگردان می‌شوند و اینان ایمان نیاورده‌اند. ما تورات را که در آن هدایت و روشنایی است، نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم فرمان بودند بنا بر آن برای یهود حکم کردند و نیز خداشناسان و دانشمندان که به حفظ کتاب خدا مأمور بودند و بر آن گواهی دادند، پس، از مردم مترسید، از من بترسید و آیات مرا به بهای اندک مفروشید. و هر که بر وفق آیاتی که خدا نازل کرده است حکم نکند، کافر است.

روایتست از امام باقر علیه السلام که سبب نزول این آیت آن بود که زن خیبریه از بزرگان خیبر زنا کرد با کسی و حال آن که محصنه بود و نمی‌خواستند که سنگسار کنند او را کسی فرستادند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که از این مسأله استفسار نمایند به طمع آن که شاید به سنگسار کردن امر نفرماید. آن حضرت فرمود که بحکم من راضی می‌شوید گفتند آری پس حکم فرمود که سنگسار کنند. ایشان قبول نکردند جبرئیل علیه السلام آمد و خبر داد آن حضرت را که ابن صوری نام شخصی است در میان ایشان او را حکم گردان میان خود و ایشان. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان گفت که ابن صوری را می‌شناسید گفتند آری می‌شناسیم و تعریف بسیار کردند او را آن حضرت او را طلب نمود گفت که سوگند می‌دهیم ترا به خدای تعالی که در کتابی که موسی علیه السلام از نزد خدا آورده حد زنا محصن و محصنه را رجم یافتید یا نه. گفتند آری یافتیم و اگر نمی‌ترسیدیم از پروردگار آن کتاب که تورات است من نیز پنهان می‌داشتم و اعتراف نمی‌کردم به صدق قول تو. پس این آیت نازل شد. حسینی جرجانی سید امیر ابوالفتح؛ آیات الأحکام، قرن دهم، انتشارات نوید؛ تهران؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول؛ تحقیق: میرزا ولی الله اشراقی سرابی. جلد ۲، صص ۶۶۳-۶۶۲.

که ما مرتکب زناى محصنه شده‌ايم، حضرت فرمودند به دين خود عمل کنيد. و چون در تورات مجازات آنها رجم بوده حال برخى از علماء از اين روايت نتيجه مى‌گيرند که در زمان پيغمبر و با نظر حضرتش ص رجم امضاء شده و لذا اين سنت رسول اکرم ص است، حال اينکه اين استنباط غلط است. موارد روايى که درباره رجم ذکر مى‌شود نيز غالباً ضعيفند و يا نيمه‌اى از داستان هستند که کفايت شرايط داورى بر موضوع را نمى‌کنند.

لذا گرچه حد زنا بسيار شديد گفته مى‌شود ولى در قرآن منحصر به تنبيه یکصد ضربه است ولى اين زدن نيز به شرط اثبات است که آنقدر شرايط اثبات وقوع زنا مشکل است که اثبات وقوع اين جرم تعليق به محال است. همانطور که در تفسير^۹ آيات سوره نور آمده است براى اثبات وقوع زنا چهار شاهد عادل بايد عمل را مثل ميل در مکحله يعنى چون ميله در سرمه‌دان ببينند و آلا ديدن اينکه دو نفر عريان روى هم باشند کفايت نمى‌کند يا اينکه از بين آنها بايد نخ عبور دهند و گير کنند. بايد گفت که اولاً چهار شاهد عادل به سهولت قابل جمع کردن در محل زنا نيست و ثانياً اگر شاهدهى اقدام به بازبينى و تبين جرم نمايد مثلاً سرش را خم کند تا دخول را چون ميل در مکحله ببيند بدليل اينکه تجسس در عيوب کرده از عدالت ساقط شده و شهادت او قبول نيست. طبق تبصره ماده ۴۳ قانون آيين دادرسي کيفرى نيز اين موضوع به اين شکل مصرح است که «تحقيق در جرايم منافی عفت ممنوع است» و از لحاظ فقهی مستند به آيات قرآن است.^{۱۰} لازم به ذکر است که تعداد شهود قتل دو نفر است ولى شهود زنا بايد چهار نفر باشند. شهود قتل شرط عدالت ندارند ولى شهود زنا بايد عادل باشند. شهود قتل مى‌تواند از زنان هم باشند ولى شهود زنا بايد فقط مرد باشند. شهود قتل منفرداً مى‌توانند در محکمه شهادت دهند ولى شهود زنا بايد هر چهار تا با هم در محکمه شهادت دهند و اگر نفر چهارم ديرتر وارد محکمه شود سه شاهد اول بايد حد زده شوند. کما اينکه در زمان على (ع) چهار نفر براى شهادت زنا خدمت حضرتش رسيدند ولى نفر چهارم از آنها لحظاتی ديرتر وارد شد که حضرت سريع دستور فرمودند سه نفر اول را حد زدند. بجای چهار شاهد عادل حداقل بايد پنجاه شاهد غيرعادل وقوع زنا را شهادت دهند که در اين صورت اگر زانی با زانیه مقرر به زنا نباشند شهادت پنجاه نفر باطل خواهد بود. حال اگر با شهود يا اقرار مجرم اثبات جرم شد و فرد توبه کرد حد منتفی است. راهکار اثبات توبه، یکبار اقرار پيش حاکم و یکبار پيش خود فرد است. توبه فرد همين است که وقتی بگويد پشيمان هستم بايد پذيرند. يعنى اگر حتى بعد از اقرار به جرم انکار کرد از او پذيرفته مى‌شود - چه به عنوان توبه و چه به عنوان نفی ارتکاب. اگر شخص زانی چهار بار، در چهار مجلس اقرار کند و بعد انکار نمايد مجازات وی به جلد تبديل مى‌شود. از طرفی اصل مسلمی به نام قاعده درأ در مبحث حدود در فقه مطرح است که «با کوچک‌ترین شبهه، حد ساقط مى‌شود». مثلاً بگويد در خواب مرتکب اين جرم شدم، يا مشهودعليه قبل از قيام بينه توبه کند؛ درباره احصان مرد شرط شده که بايد زوجه دائمی داشته باشد و بايد با او نزديکی کرده باشد و بايد هر صبح و شام به وی دسترسى داشته باشد و متمکن از دخول باشد و اگر زوجه‌اش غايب يا بيمار باشد به نحوی که مرد متمکن از

^۹ - نگاه کنید به: بيدآباد، بیژن، مبانی عرفانی حقوق در اسلام، حقوق تطبیقی، نظام‌های حقوقی، حقوق جزا از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸.
<http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-hoqooq.pdf>

^{۱۰} - سوره حجرات آیه ۱۲، يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَ يُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گمان فراوان بپرهیزید. زیرا پاره‌ای از گمانها در حد گناه است. و در کارهای پنهانی یکدیگر جست و جو مکنید. و از یکدیگر غیبت مکنید. آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ پس آن را ناخوش خواهید داشت. و از خدا بترسید، زیرا خدا توبه‌پذیر و مهربان است.

استمتاع نباشد و یا مرد در حبسی باشد که دسترسی به زوجه خود نداشته باشد حکم احصان مترتب نخواهد شد. در مورد احصان زن نیز شرط داشتن شوهر دائم قید شده است. و اگر شوهر در مسافرت باشد حکم احصان بر زن مترتب نخواهد بود. و اگر مسافر با وجود داشتن همسر زنا کند مشمول رجم نیست. و اگر مجرم به حرم پناهنده شود به احترام حرم حد جاری نمی‌شود. و اگر مجرم شبهه کند که با اعتقاد بر اینکه با زوجه خودش نزدیکی کرده مرتکب زنا شود حد بر او جاری نمی‌شود زیرا قصد ارتکاب جرم را نداشته است. و یا اگر مجرم شبهه کند که سابقه بیماری اعصاب داشته باشد حد ساقط است. و اگر هر یک از طرفین شبهه کنند که اکراه یا اجبار در ارتکاب زنا داشته‌اند بر مکره یا مجبر حدی نیست. و هر شبهه‌ای که مبین جهلی از قصور یا تقصیر در مقدمات باشد مُسقط حد است و هر چند این موضوع برخلاف اصل کلی «جهل به حکم رفع مسؤولیت نمی‌کند» می‌باشد ولی باید از تفسیر مُوسِع در احکام کیفری خودداری نمود. و اگر موجب رجم با اقرار ثابت شده باشد فرد گریخته از گودال رجم چه بعد از خوردن سنگریزه‌ای به او و چه قبل از آن بازگردانده نمی‌شود زیرا فرار از حفره به منزله بازگشت از اقرار و مُسقط حد خواهد بود. و اگر زانیه حامل باشد حد تا وضع حمل و پایان دوره لُبَاء به تعویق می‌افتد. و شبهات بسیار دیگر که می‌تواند از هر طرف اقامه شود که مُسقط حد شود.

علیرغم مطالب فوق تصدی رجم باید از جانب کسی باشد که حدی از حدود بر وی نباشد و در زمان غیبت این تصدی برای کسی واقع نمی‌شود و اقامه حدود موقوف به مطالبه صاحبان حق است. و امام می‌تواند او را عفو کند و میزان اولی الامر است.^{۱۱}

حاکم شرع هم موظف است با تحذیر و طفره تلاش کند که تا حد امکان جرم به اثبات نرسد و اگر مجرم مصر بود او را چند بار بازگرداند و دادرسی را به تعویق اندازد تا از اقرار پشیمان شود، و با عدم مراجعه بعدی وی موضوع به خودی خود منتفی شود، یا حتی به وی راههای فرار از حد را القاء نماید. اگر مرتکب خودش نیز در محکمه اقرار به جرم کند قاضی وظیفه دارد تا چهار بار در جلسات متمایز نپذیرد و او را تحذیر از اعتراف و اقرار به جرم نماید. مزید بر تأکید همانطور که در آیه ۴ سوره نور قرائت شد که: «کسانی را که زنان عقیف را به زنا متهم می‌کنند و چهار شاهد عادل نمی‌آورند هشتاد ضربه بزیند و از آن پس هرگز شهادتشان را نپذیرید که مردمی فاسقند مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و صلاح آیند». تأکید بر حضور چهار شاهد دارد و تفسیر قابل درک آن این است که آنهایی که با ارائه مدارک حتی مثبته مثلاً فیلمبرداری اثبات زنا غیر می‌نمایند مستوجب ۸۰ ضربه شلاق هستند و منبعده شهادت آنها قبول نیست و اگر موظف به تجسس سیاسی هستند از کار برکنار شوند چون دیگر شهادت آنها قابل پذیرش نیست، مگر مدارک مثبته ارائه شده خود را تکذیب کنند. شارع مقدس اسلام چهار شهود را برای این لازم دانسته که جرم اثبات نشود. نکته دیگر مسئله اضطرار یا اجبار یا اکراه در وقوع زنا است که هر کدام از این موارد ملغی حد هستند.

در آیین دادرسی کیفری و کلاً حقوق شکلی، جرایم با یکی از ادله اقرار، شهادت، قسامه و علم قاضی اثبات می‌شوند. بطور کلی دو نوع علم وجود دارد: یکی علم «شخصی قاضی» که ناشی از دیدن یا شنیدن یا دریافت‌های شخصی قاضی است و علم دیگر «علم نوعی» است که می‌تواند در محاکم مورد استناد قرار بگیرد. علم نوعی از برآیند بررسی پرونده به دست می‌آید. یعنی قاضی با توجه به شواهد و قرائن، اقناع وجدانی پیدا می‌کند. بخشی از این قرائن براساس نظریه کارشناسی به دست می‌آید و بخشی هم با توجه به انعکاس دفاعیات متهم و مسایلی که طرفین مطرح می‌کنند

^{۱۱} - نگاه کنید به: ابوالقاسم گرگی، حدود و تعزیرات و قصاص (۱۳۸۱)، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

بدست می‌آید و از برآیند این مسایل قضایی به علم می‌رسد. زنا فقط از دو طریق شهادت و اقرار قابل اثبات است. و در فقه امامیه، در بحث اثبات زنا علم قضایی مطرح نیست و زنا از راه علم قضایی قابل اثبات نیست. اشکال اساسی در این مورد یعنی عدم قبول علم قضایی به عنوان طریق اثبات جرم این است که حق متهم از بین می‌رود، زیرا زمینه‌ای برای اعتراض پیدا نمی‌کند چون علم قضایی ضابطه و ملاک ندارد.

براساس قاعده تنفیر در فقه امامیه اگر اجرای حدودی باعث شود که مردم از آن حکم متنفر شوند نباید آن اجرا شود. یعنی طبق این قاعده نباید احکام شرعی را طوری اجرا کرد که موجب نفرت مردم شود. علیرغم همه این مطالب در رجم، سنگریزه باید زده شود و نه خاک و نه سنگ درشت و اگر فرد نمرد و فرار کرد تعقیبش نباید کرد و در رجم، اعدام قطعی نیست. اگر با اقرار خودش هم زنا اثبات شده باشد و داخل گودی ایستاد و تا سنگریزه زنده و بعد ترسید و فرار کرد، کسی مجاز نیست تعقیبش کند و کاری به او داشته باشد. و یا اگر زیر سنگریزه زنده ماند آزاد است. از طرفی بسیاری اقرار را شرط ثبوت زنا نمی‌دانند و فقط شهادت چهار شاهد عادل که زنا را به ایلاج و اخراج ببینند شرط ثبوت زنا می‌شمارند که چون دقت و یا جستجو و تجسس در ثبوت ایلاج و اخراج مسقط عدالت شاهد عادل است لذا رجم در عمل امکانپذیر نیست.^{۱۲}

لذا با این تفاضیل اگر دو نفر عریان در میدان اصلی شهر در ملاء عام جفت شوند و زنا کنند هنوز به سادگی قابل اثبات نخواهد بود. همانطور که واضح گردید این سختگیری بیش از همه بر زنای محصنه ملحوظ شده که منشاء ضایع نمودن چندین حق است. یکی منع خیانت پنهانی زن و شوهر نسبت به یکدیگر است که طبق توافق ازدواج قرارداد وفاداری بین همدیگر امضاء نموده‌اند. و دیگر جلوگیری از تولد فرزند زنا است که از لحاظ روانشناسی این فرزند به علت تمتع و تلذذ شدید والدین هنگام نزدیکی مدارک حسی شدیدی نسبت به مظاهر دنیا پیدا می‌کنند و این موضوع عملاً باعث می‌شود که از لحاظ رفتاری بیش از دیگران مرتکب بزهکاری برای کسب مادیات بشود. و در روایات هم آمده است که لقیه طبعاً مخالف اولیاء الهی است و علت این موضوع این است که انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی فرد را از حب دنیا برحذر می‌دارند و این مخالف فطرت لقیه است که مظاهر دنیوی را به غایت زیبا و متلذذ می‌بیند.

رجم

مجازات نظیر رجم یا تبعید^{۱۳} را به عنوان احکام امضائی در اسلام پذیرفته‌اند که بالاخص در مورد رجم به نظر صحیح نمی‌باشد. شرح این گزاره به تفصیل می‌کشد ولی برای روشن شدن موضوع به ذکر برخی از دلایل مرتبط با این بحث می‌پردازیم.

به‌طور کلی قرآن کریم در مورد مجازات زنا می‌فرماید: «زن و مرد زناکار را هریک صد ضربه بزنی و اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، مبادا که در حکم خدا نسبت به آن دو دستخوش ترحم گردید و باید که به هنگام تعذیب آنها

^{۱۲} - من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق). ترجمه و شرح من لایحضره الفقیه، محمدجواد غفاری، تهران: انتشارات صدوق، چاپ اول، ۱۳۶۷ش. ج ۵، صص: ۳۷۴-۳۳۶.

^{۱۳} - یکی از موارد ذکر شده تبدیل حکم قتل به تبعید در مورد یهود و قوم بنی قَین قَاع (قَینَ قَاع) بود که به شفاعت عبدالله بن ابی که حلیف قوم بود پیامبر حکم قتل را به تبعید بدل فرمود. نگاه کنید به تاریخ اسلام، علی اکبر فیاض، چاپ دانشگاه تهران، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۲، صفحه ۷۷.

گروهی از مؤمنان حاضر باشند»^{۱۴}. حکم قرآن در مقام نسخ نسبت به روایات و اخبار قرارداد و نسبت به سنت میزان است. رجم در قوم نوح رایج بوده و نه به عنوان حکم و تشریح، بلکه به عنوان سنت جهال قوم نوح. در قرآن کریم می‌فرماید: «قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند آنگاه که برادرشان نوح به آنها گفت: آیا پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امین هستم. از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. من از شما در برابر هدایت خود مزدی نمی‌طلبم. مزد من تنها بر عهده پروردگار جهانیان است. پس از خدا بترسید و از من اطاعت کنید. گفتند آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان پیرو تو هستند؟ گفت دانش من به کارهایی که می‌کنند نمی‌رسد. اگر می‌فهمید حسابشان تنها با پروردگار من است. و من مؤمنان را طرد نمی‌کنم. جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیستم. گفتند ای نوح اگر بس نکنی سنگسار می‌شوی»^{۱۵}.

این سنت جاهلیت در ازمنه بعدی نیز بود مخالفین با دین رسمی و خدایان جامعه در معرض سنگسار قرار می‌گرفتند. در مورد اصحاب کهف می‌خوانیم که وقتی بیدار شدند و قرار شد که یکی از آنها گمنام به شهر طرسوس یا افسوس برود تا غذایی بخرد و اگر آنها را میشناختند سنگسار می‌کردند یا به کیش خود برمی‌گرداندند. در بخشی از شرح کاملی درباره قصه اصحاب کهف می‌نویسند^{۱۶}: «حکایت اصحاب کهف مربوط به بعد از میلاد است و در اناجیل از آن نامی برده نشده و بطوریکه آقای صدر بلاغی در کتاب قصص قرآن در ذیل کلمه کهف ذکر کرده‌اند ابتدا بوسیله گریگوریوس توریسی^{۱۷} یکی از اسقفهای بزرگ که تاریخ فرانکها را نوشته است (۸۲۸-۷۹۰) و متاخر است^{۱۸} مورخ و نویسنده داستان ۱۲۲ قدیس و سیگبرت^{۱۹} نویسنده زبان شناس بلژیک منتشر شده است ولی نزد دانشمندان بزرگ و قدسین و اسقفهای دیانت مسیح قبلاً نیز مورد توجه بوده چون اسقفهای نجران به فرستادگان قریش گفتند که از پیغمبر (محمد صلی الله علیه و آله) سؤال کنند و تاریخ آنها در حدود دو قرن قبل از گریگوریوس توریسی بوده است و چون این قضیه مهم بعد از میلاد بود از این رو ارتباطی با یهود نداشته و هر چند دو موضوع دیگر که مربوط به موسی و خضر و قصه ذوالقرنین است با یهود هم ارتباط دارد ولی قصه اصحاب کهف به آنها ارتباطی ندارد و بعضی گفته‌اند که دانشمندان یهود به فرستادگان قریش تعلیم دادند و نوشته‌اند که قریش نضر بن حارث و عقبه (بضم عین و سکون قاف) بن ابی معیط را نزد علمای یهود به مدینه فرستادند که سؤالاتی از آنها بگیرند و جواب آن را از محمد بخواهند ولی این موضوع مناسب به نظر نمی‌رسد چون قصه اصحاب کهف مربوط به دوره مسیحیت و به علمای مسیحی است نه دانشمندان یهود، از این رو قول فرستادن آنها به نجران انطباق به نظر می‌رسد چون نجران از مراکز مهم مسیحیت بود نه یهود و محتمل است که یهود از بزرگان نصاری شنیده باشند. قضیه اصحاب کهف^{۲۰} بطوریکه بیشتر مورخین می‌نویسند

۱۴ - سوره نور، آیه ۲، «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَا عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ».

۱۵ - سوره شعراء، آیات ۱۱۶-۱۰۵، «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا. وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا قَالُوا أَوْفُوا بِوَعْدِكُمْ وَلَا يَأْتِ الْفِتْنَةَ قَالُوا مَا عَلِمْنَا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ قَالُوا لَيْنَ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ».

۱۶ - حضرت حاج سلطانحسین تابنده رضا علیشاه ثانی، سه داستان اسرارآمیز عرفانی، صفحات ۵۷-۹. شرح کاملی از مستندات تاریخی و تفسیری و تحلیلی حکایت اصحاب کهف آمده است.

17 - Gregoire de Tours

18 - Metaphraste

19 - Sigebert

۲۰ - این قسمت بیشتر از فرهنگ قصص قرآن تألیف آقای صدر بلاغی، ذکر شهر افسوس گرفته شده و بعضی از قسمتهای آن از تواریخ دیگر

در شهر افسوس که در ترکیه کنونی (آسیای صغیر) واقع است اتفاق افتاده است این شهر همانطور که قبلاً ذکر کردیم و اکنون فقط خرابه‌هایی از آن باقی مانده در حدود شصت تا هفتاد کیلومتر (۴۰میل) تا شهر ازمیر که از شهرهای ساحلی زیبای ترکیه می‌باشد واقع شده و در آن زمان مرکز آسیای صغیر و مقر والی و از شهرهای مهم محسوب می‌شده و بتکده مهمی بنام آرتامیس داشته چون مردم آنجا بت پرست بودند و در عمران و تزیینات بتکده هم کوشش زیادی داشتند و مجسمه بزرگ زیبایی از بت دیانا ساخته بودند و غار هم در حدود دو فرسخ تا آنجا فاصله دارد و زیارتگاه نیز می‌باشد ولی متأسفانه نگارنده نتوانستم به زیارت غار موفق گردم. این قضیه پس از میلاد در قرن سوم واقع شده و پادشاه و والی آنجا که تحت سیطره و حکومت امپراطور روم که مرکز آن در آن زمان شهر رم بوده و تجزیه نشده بود و بعداً که تجزیه شد شهر کنستانتینسوپل (قسطنطنیه یا اسلامبول کنونی) مرکز روم شرقی گردید قرار داشت معروف به دقیانوس بود که به لغت رومی دسیوس^{۲۱} می‌گفتند و درالمنجد در ذکر کلمه اصحاب کهف نام او را داقیوس (با قاف) نوشته وعده آنها را هم هفت نفر ذکر کرده است، این پادشاه بت پرست بوده یا بطوری که بعضی هم گفته‌اند خودش دعوی خدایی داشت و نسبت به مسیحیان نیز که موحد بودند بسیار سختگیر بوده و ظلم می‌کرده، حکومت او هم دوام نکرد و از سال ۲۴۹ تا ۲۵۱ میلادی سلطنت کرد و چون فشار و ظلم او با نصاری در سال ۲۵۰ به نهایت شدت رسید محتمل است که آن چند نفر در همان سال فرار کرده باشند. پادشاهی هم که اصحاب کهف در زمان او بیدار شدند تاودوسیوس^{۲۲} بود که بطوریکه در فرهنگ قصص قرآن مذکور است که از سال ۴۰۸ تا ۴۵۰ سلطنت کرده ولی این تاریخ با آنچه درباره مدت خواب آنها که سیصد سال شمسی بوده مخالف است مگر آنکه مدت خواب را چنانچه بعداً ذکر می‌کنیم کمتر بگوئیم یا تاریخ اشتباه باشد (۵۰۸ تا ۵۵۰) و بنابراین تاریخ، آنها در سال آخر سلطنت تاودوسیوس بیدار شدند. تاودوسیوس موحد و متدین به دیانت مسیح (ع) بود اهل شهر افسوس نیز در زمان او همان مذهب را داشتند و بطوریکه می‌نویسند آنها عموماً فقط به معاد روحانی عقیده داشتند نه جسمانی، و موضوع بیدار شدن اصحاب کهف سبب شد که آنها به معاد جسمانی نیز معتقد گردند ولی مرحوم حجّت بلاغی در اواخر کتاب حجة التفاسیر می‌نویسد که طبق نوشته آلبرت ماله اصحاب کهف در زمان تراژان که از سال ۹۸ تا ۱۱۷ میلادی سلطنت می‌کرده به غار پناهنده شدند و بیداری آنان در سال ۴۲۲ یا ۴۲۵ در زمان سلطنت تئودوز دوم (۴۰۸ تا ۴۵۰) میلادی اتفاق افتاده ولی این قول با اعتقاد سیصد سال درست نیست و باید پناه بردن آنها در سال ۱۲۲ یا ۱۲۵ باشد و آن در زمان هادرین است که از ۱۱۷ تا ۱۳۸ میلادی حکومت کرد و مورخ الدوله سپهر در ناسخ التواریخ پناهنده شدن آنها را در سال ۲۵۶ میلادی در زمان دسیوس ذکر نموده است. اصحاب کهف بطوریکه عتیق نیشابوری در تفسیر خود می‌نویسد فرزندان پادشاهانی بودند که دقیانوس آنها را شکست داد و از هر کدام یک شاهزاده به دربار خود برای خدمت آورد ولی در قصص قرآن تألیف آقای صدر بلاغی آنها را از اعیان و اشراف و مقربان دقیانوس نوشته‌اند. علت انصراف آنها را هم از شرک و گرایش به توحید به اختلاف گفته‌اند ولی در روحیه آنها انزجار از شرک و بت پرستی رسوخ یافته بود و هر کدام از دیگران از ترس پادشاه پنهان می‌داشتند.».

در قرآن کریم می‌فرماید^{۲۳}: «همانطور که آنها را می‌رانیدیم برانگیختیم که خودشان از همدگر سؤال کردند چقدر ما

مذکور گردیده است.

21 - Decius

22 - Theodosius

۲۳ - سوره کهف، آیات ۲۰-۱۹، «وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِرِزْقِكُمْ هَٰذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفَ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا. إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ

توقف کردیم و خوابیدیم، دیگران گفتند یک روز یا قسمتی از روز را خوابیدیم دیگری گفت خدا بهتر می‌داند که چقدر در اینجا ماندیم؛ خوب است یک نفر از خودمان را با پول به شهر بفرستیم تا جستجو کند و هر جا خوراک بهتری باشد بخرد، و خیلی با مدارا و نرمی رفتار کند که ما را نشناسند و مغبون هم نشود و هیچ کدام خود را یا رفقا را معرفی نکنند که اگر بفهمند، شما را می‌کشند یا سنگسار می‌کنند یا مجبور می‌کنند که به کیش آنها برگردید درین صورت رستگار نخواهید بود».

لذا به وضوح پیداست که رجم برای اعمال ظلم و فشار توسط جهال قوم بکار برده می‌شده تا افراد را به کیش و دین ملی جامعه برگردانند. داستان قوم انطاکیه نیز در قرآن کریم در سوره یس مؤید همین موضوع است که رجم توسط جهال مذهبی و حکمرانان به اسم مذهب برای الزام به پیامبران به پرهیز از ابلاغ دین و رسالت آنها اعمال می‌شده است. در قرآن کریم می‌فرماید:^{۲۴} «داستان مردم آن قریه را برایشان بیاور، آن گاه که رسولان بدان جا آمدند. نخست دو تن را به نزدشان فرستادیم و تکذیبشان کردند پس با سومی نیروشان دادیم و گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم. گفتند: شما انسانهایی همانند ما هستید و خدای رحمان هیچ چیز نفرستاده است و شما جز دروغ نمی‌گویید. گفتند: پروردگار ما می‌داند که ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم. و بر عهده ما جز پیام‌رسانیدن آشکارا هیچ نیست. گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. اگر بس نکنید سنگسارتان خواهیم کرد و شما را از ما شکنجه‌ای سخت خواهد رسید. گفتند: شومی شما، با خود شماست. آیا اگر اندرزان دهند چنین می‌گویید؟ نه، مردمی گزافکار هستید. مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای قوم من، از این رسولان پیروی کنید. از کسانی که از شما هیچ مزدی نمی‌طلبند، و خود مردمی هدایت‌یافته‌اند، پیروی کنید. چرا خدایی را که مرا آفریده و به نزد او بازگردانده می‌شوید، نپرستم؟ آیا سوای او خدایانی را اختیار کنم، که اگر خدای رحمان بخواهد به من زبانی برساند، شفاعتشان مرا هیچ سود نکند و مرا رهایی نبخشند؟ و در این هنگام من در گمراهی آشکار باشم. من به پروردگارتان ایمان آوردم. سخن مرا بشنوید. گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگار من مرا بیامرزید و در زمره گرامی‌شدگان درآورد. و از آن پس بر سر قوم او هیچ لشکری از آسمان فرو نفرستادیم. و ما فرورستنده نبودیم. جز یک بانگ سهمناک نبود که ناگاه همه بر جای سرد شدند. ای دریغ بر این بندگان. هیچ پیامبری بر آنها مبعوث نشد مگر آنکه مسخره‌اش کردند. آیا ندیده‌اند که چه مردمی را پیش از آنها هلاک کرده‌ایم که دیگر به نزدشان باز نمی‌گردند. و کس نماند مگر آنکه نزد ما حاضرش آرند».

أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدًا».

۲۴ - سوره یس، آیات ۳۳-۱۳، «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ. إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ. قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ. قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ. وَمَا عَلَيْنَا الْبَلَاغَ الْمُبِينُ. قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجِمَنَّكُمْ وَ لِنَمَسِّنَنَّكُم مِّنَّا عَذَابًا أَلِيمًا. قَالُوا طَائِرُكُم مَّعَكُمْ أ إِنْ دُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ. وَ جَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلْكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مُّهْتَدُونَ. وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. أَ اتَّخَذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَ لَا يُنْقِذُون. إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُون. قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ. بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ. وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ. إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ. يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. أ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ. وَ إِنْ كُلُّ لَمَامٍ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ».

همین ماجرا را درباره حضرت شعیب می‌خوانیم. در سوره هود می‌فرماید^{۲۵}: «و بر مدین برادرشان شعیب را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدای یکتا را بپرستید؛ شما راهیچ‌خدایی جز او نیست. و در پیمان‌ها و ترازو نقصان مکنید. اینک شما را در نعمت می‌بینم. و از روزی که عذابش شما را فروگیرد بیمناکم. ای قوم من، پیمان‌ها و ترازو را از روی عدل، کامل ادا کنید و به مردم چیزهایشان را کم مدهید و چون تبه‌کاران در زمین فساد مکنید. اگر ایمان آورده‌اید، آنچه خدا باقی می‌گذارد برایتان بهتر است. و من نگهبان شما نیستم. گفتند: ای شعیب، آیا نمازت به تو فرمان می‌دهد که ما آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند ترک گوییم، یا در اموال خود آنچنان که خود می‌خواهیم تصرف نکنیم؟ به راستی تو مردی بردبار و خردمند هستی. گفت: ای قوم من، چه می‌گویید اگر با من از جانب پروردگارم حاجتی باشد و او مرا رزقی نیکو عطا کرده باشد؟ اگر شما را نهی می‌کنم برای آن نیست که خود سودی ببرم. تا آنجا که بتوانم قصدی جز به صلاح آوردنتان ندارم. توفیق من تنها با خداست. به او توکل کرده‌ام و به درگاه او روی می‌آورم. ای قوم من، مخالفت با من شما را به کاری و اندارد تا آنچه بر قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح یا در همین نزدیکی به قوم لوط رسید، به شما نیز برسد. از پروردگارتان آموزش بخواهید. به درگاهش توبه کنید، که پروردگار من مهربان و دوست‌دارنده است. گفتند: ای شعیب، بسیاری از چیزهایی را که می‌گویی نمی‌فهمیم، تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم، اگر بخاطر قبیله‌ات نبود، سنگسارت می‌کردیم و تو بر ما پیروزی نیابی. گفت: این قوم من، آیا قبیله من در نزد شما از خدا پیروزمندتر است؟ آیا خدا را پس پشت خویش افکندید؟ و حال آنکه پروردگار من به هر کاری که می‌کنید احاطه دارد. ای قوم من، شما همچنان که هستید به کار خویش مشغول باشید و من هم به کار خویش مشغول می‌شوم. به زودی خواهید دانست که آن عذاب خوارکننده بر چه کسی فرود می‌آید و چه کسی دروغ‌گوست. منتظر بمانید، من نیز با شما منتظر می‌مانم. چون امر ما فراز آمد، شعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودند به رحمت خویش رهانیدیم. و ستمکاران را صیحه‌ای فرو گرفت و در خانه‌های خویش برجای مردند؛ چنان‌که گویی هرگز در آن دیار نبوده‌اند. هان لعنت بر مردم مدین باد، همچنان که لعنت بر قوم ثمود».

اینگونه که از آیات زیر مفهوم می‌گردد رجم در زمان موسی (ع) به عنوان یک سنت جا افتاده برای برخورد با پیامبران بکار برده می‌شده. در سوره دخان می‌خوانیم^{۲۶}: «پیش از آنها قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری بزرگوار نزدشان آمد که بندگان خدا را به من تسلیم کنید که من پیامبری امینم و نیز بر خدا برتری مجوئید که من با حاجتی روشن نزد شما آمده‌ام و اگر بخواهیم مرا رجم کنید من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم و اگر به من ایمان نمی‌آوردید

^{۲۵} - سوره هود، آیات ۹۵-۸۴، «و اِلَىٰ مَدْيَنَ اٰحَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهِ غَيْرُهُ وَ لَا تَتَّقُوا الْمَكِّيَالَ وَ الْمِيْزَانَ اِنِّيْ اَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَ اِنِّيْ اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيْطٍ. وَ يَا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيْزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَفْتَنُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِيْنَ. بَقِيَّتِ اللّٰهُ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ وَ مَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيْظٍ. قَالُوْا يَا شُعَيْبُ اَمْ صَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ اَنْ تَنْتَرِكَ مَا يَعْْبُدُ اٰبَاؤُنَا اَوْ اَنْ نَّفْعَلَ فِيْ اَمْوَالِنَا مَا نَشَآءُ اِنَّكَ لَآتَى الْحَلِيْمِ الرَّشِيْدُ. قَالَ يَا قَوْمِ اَرَايْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّيْ وَ رَزَقْنِيْ مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ مَا اُرِيْدُ اَنْ اُحَالِفْكُمْ اِلٰى مَا اَنْهَاكُمْ عَنْهُ اِنْ اُرِيْدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيْقِيْ اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ اُنِيْبُ. وَ يَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِيْ اَنْ يُصِيْبَكُمْ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوْحٍ اَوْ قَوْمَ هُوْدٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَ مَا قَوْمَ لُوْطٍ مِنْكُمْ بِعَبِيْدٍ وَ اسْتَغْفِرُوْا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوْا اِلَيْهِ اِنْ رَبِّيْ رَحِيْمٌ وَ دُوْدٌ. قَالُوْا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقْتَ كَثِيْرًا مِّمَّا تَقُوْلُ وَ اِنَّا لَنَرَاكَ فَيْنًا ضَعِيْفًا وَ لَوْ لَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيْزٍ. قَالَ يَا قَوْمِ اَرْهَطِيْ اَعْرُ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَ اتَّخَذْتُمُوْهُ وَّرَآءَكُمْ ظَهْرِيًّا اِنْ رَبِّيْ بِمَا تَعْمَلُوْنَ مُّحِيْطٌ. وَ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوْا عَلٰى مَكَانِكُمْ اِنِّيْ عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ مَنْ يَّاتِيْهِ عَذَابٌ يُخْزِيْهِ وَ مَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَ ارْتَقِبُوْا اِنِّيْ مَعَكُمْ رَقِيْبٌ وَ لَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ اَخَذَتِ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوْا فِيْ دِيَارِهِمْ جَانِمِيْنَ كَاَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيْهَا اَلَا بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُوْدُ».

^{۲۶} - سوره دخان، آیات ۲۲-۱۷، «وَ لَقَدْ فْتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسُوْلٌ كَرِيْمٌ. اَنْ اَدُوْا اِلَيَّْ عِبَادَ اللّٰهِ اِنِّيْ لَكُمْ رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ. وَ اَنْ لَا تَعْلُوْا عَلٰى اللّٰهِ اِنِّيْ اَتِيْكُمْ بِسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ. وَ اِنِّيْ عَذْتُ بِرَبِّيْ وَ رَبِّكُمْ اَنْ تَرْجُمُوْنِ. وَ اِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا لِيْ فَاَعْتَرِلُوْنِ. فَدَعَا رَبِّيْ اَنْ هُوَ لَا قَوْمَ مُّجْرِمُوْنَ»

از من کنار گیرید. پس پروردگارش را خواند که اینان مردمی مجرمند». و همین موضوع در سوره مریم^{۲۷} است درباره ابراهیم (ع) که ابراهیم (ع) نیز تهدید به رجم شد که اگر دست از دعوت برنداری تو را رجم خواهیم کرد: «و در این کتاب ابراهیم را یاد کن که او پیامبری راستگو بود. آنگاه که پدرش را گفت: ای پدر، چرا چیزی را که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه هیچ نیازی از تو برمی‌آورد، می‌پرستی؟ ای پدر، مرا دانشی داده‌اند که به تو نداده‌اند. پس، از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم. ای پدر، شیطان را می‌پرست، زیرا شیطان خدای رحمان را نافرمان بود. ای پدر، می‌ترسم عذابی از جانب خدای رحمان به تو رسد و تو دوستدار شیطان باشی. گفت: ای ابراهیم، آیا از خدایان من بیزار هستی؟ اگر باز نایستی سنگسارت می‌کنم. اکنون زمانی دراز از من دور باش. گفت: تو را سلامت باد. از پروردگارم برایت آمرزش خواهم خواست. زیرا او بر من مهربان است. از شما و از آن چیزهایی که به جای خدای یکتا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگار خود را می‌خوانم، باشد که چون پروردگارم را بخوانم محروم نشوم. چون از آنها و آنچه جز خدای یکتا می‌پرستیدند کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را پیامبری دادیم، و رحمت خویش را به آنها ارزانی داشتیم و سخن نیکو و آوازه بلند دادیم».

سنگسار زنان و مردان به جرم روابط جنسی خارج از ازدواج زنا ریشه در یک رسم قدیمی قبیله‌ای یهود دارد. گرچه در تورات هیچ آیه مشخصی در مورد سنگسار زانی و زانیه وجود ندارد، لیکن مجازات رابطه جنسی خارج از ازدواج و مشخصاً زانی محصنه از نظر تورات مرگ است: «مردی که با زن همسایه‌اش زنا کند باید بمیرد، هم او و هم شریک جرمش»^{۲۸}. حتی در تفسیر آن گفته‌اند اگر زن، زن همسایه نباشد هنوز عناصر جرم کامل نیست.

برخی چون ابوالفتوح رازی^{۲۹} درباره آیه ۳۰: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِغُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ ءَاخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِينَا هَذَا فَخُدُّوهْ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا وَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا حِزْبٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» ذکر می‌کنند که: جماعتی از احبار یهود گروهی را نزد رسول خدا ص فرستادند تا راجع به دو نفر از اشراف اهل خیبر که زنا کرده بودند حکم دهد. و حکم آنها در تورات رجم بود که نمی‌خواستند درباره آن دو اجرا نمایند. و چون یهودیان بنی‌قریظه و بنی‌نضیر با مسلمین در حال صلح بودند

^{۲۷} - سوره مریم، آیات ۵۱-۴۱، «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا. يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا. يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا. قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ قَالَ رَأَيْتَ لِرَبِّكَ شَيْئًا. قَالَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا. وَ أَعْتَرْتُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا. فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّا جَعَلْنَا نَبِيًّا. وَ هَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا. وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا».

^{۲۸} - تورات، لویتیکوس، بخش ۲۰ آیه ۱۰.

^{۲۹} - حسین بن علی ابوالفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. ج ۶ صص ۳۸۲-۳۷۹.

^{۳۰} - سوره مائده، آیه ۴۱. ای پیامبر، غمگین نکند تو را کردار آنان که به کفر می‌شتابند. چه آنهایی که به زبان گفتند که ایمان آوردیم و به دل ایمان نیآورده‌اند و چه آن یهودان که گوش می‌سپارند تا دروغ ببنند و برای گروهی دیگر که خود نزد تو نمی‌آیند سخن چینی می‌کنند، و سخن خدا را دگرگون می‌سازند، و می‌گویند: اگر شما را اینچنین گفت پذیرید و گرنه از وی دوری گزینید. و هر کس را که خدا عذاب او بخواهد، تلاش از قهر خدا رهایی نخواهی داد. اینان کسانی هستند که خدا نخواست است که دل‌هایشان را پاک گرداند. آنان را در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ است.

این جماعت را با گروهی از این دو قبیله همراه ساختند. حضرتش فرمود: حکم آنها در تورات شما محکوم به رجم است و آنها منکر شدند. تا این صوری را احضار کردند، و او اقرار کرد که حکم زنا محصنه در تورات رجم است. در صورتی که در متن تورات نیز آیه رجم مشاهده نمی‌شود.^{۳۱}

انجیل عهد جدید از شیوه اجرای حکم سنگسار به عنوان یک رسم قدیم یهودی نام می‌برد: «یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگباران کنند»^{۳۲}. و اگر با توجه به نص انجیل قضاوت کنیم، بنظر می‌رسد که مسیح این رسم قدیم دین یهود را در مورد زنان و مردانی که مرتکب زنا شده‌اند لغو کرده است: «که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در حین زنا دستگیر شده بود نزد او آوردند و او را مجبور ساختند که بر پای بایستد به نوعی که در معرض دید کامل همگان باشد. آنان به مسیح گفتند ای بزرگوار این زن را در حین ارتکاب عمل زنا گرفته‌ایم و موسی در کتاب قانون به ما فرمان داده است که این قبیل زنان باید سنگسار شوند. تو چه می‌گوئی؟ اما مسیح ... به آنان گفت هر که از شما گناه نکرده است نخستین سنگ را بر او بیندازد ... پس چون شنیدند ... از پیرترینشان شروع کردند تا به آخر یکی پس از دیگری بیرون رفتن. عیسی تنها ماند با آن زن که همچنان سر پای ایستاده بود. پس عیسی قد برافراشت و جز آن زن هیچکس را ندید. عیسی به بالا نگرست و گفت ای زن آنان کجا شدند؟ هیچکس ترا محکوم نکرد؟ زن پاسخ داد نه جناب. عیسی گفت منم ترا محکوم نمی‌سازم و بازگرد و دیگر گرد گناه مگرد»^{۳۳}.

در قرآن حداقل شانزده آیه در مورد زنا وجود دارد، ولی در هیچ موردی نه برای زنا محصنه مجازات مرگ تعیین شده و نه به سنگسار به عنوان شیوه مجازات اشاره شده است. در این مورد برخی از متشرعین برای توجیه رجم مقصر را بُز عایشه می‌دانند. آنان از قول عایشه نقل می‌کنند که محمد ص آیه‌های مختلف قرآن را زیر بالش و تشک پنهان می‌کرد. از جمله این آیات یکی هم آیه مربوط به رجم بوده است. عایشه گفته است: «ما مشغول کفن و دفن رسول الله بودیم و بُزی آمد و آیه رجم را از زیر تشک بیرون کشید و خورد»^{۳۴}.

قرآن کریم در ارتباط با رابطه جنسی مرد و زنی که طبق قانون به یکدیگر تعلق نداشته باشند یعنی زنا بطور عام و زنا محصنه بطور خاص سختگیر است، لیکن برای این قبیل اعمال مجازات مرگ تعیین نکرده است: «به زن و مرد زناکار هریک صد شلاق بزنید. اجازه ندهید که ترحم بحال آنان شما را از اطاعت خدا باز دارد اگر برآستی به خدا و روز بازپسین ایمان دارید و بگذارید که تعدادی از مؤمنین شاهد اجرای تنبیه آنان باشند. هیچیک از آنها نمی‌تواند با زن یا مرد مسلمان ازدواج کند»^{۳۵}.

^{۳۱} - حسین بن علی ابوالفتح رازی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. جلد ۳، صص ۴۶۴ - ۴۶۲. برای احادیثی قریب به این مضمون نگاه کنید به: جامع البیان ج ۶، صص ۱۵۴-۱۵۲. اسباب نزول ۱۴۹.

^{۳۲} - انجیل یوحنا، ۳۱:۱۰

^{۳۳} - انجیل یوحنا، باب هشتم آیات ۳ تا ۱۲.

^{۳۴} - به نقل از راغب اصفهانی در کتاب محاضرات، جلد ۲ صفحه ۲۵۰، چاپ مصر، ۱۲۸۷ هجری. نقل شده در باستانی پاریزی، کوچه هفت پیچ، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۷۰ صفحه ۴۳۴.

^{۳۵} - سوره نور، آیات ۲ تا ۴. «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيْشَهِدَ عِدَايَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمٌ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. وَالَّذِينَ يُرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

پطروشفسکی^{۳۶} بر این باور است که رجم زنان و مردان زناکار را نخستین بار فقهای اهل سنت (شافعیان و حنفیان) معرفی کرده‌اند و بنظر می‌رسد که شیعه این رسم را از آنان گرفته باشد. پطروشفسکی بر آن باور است که: مجازاتهای شدیدی که برای زنا پیش‌بینی شده بوده کمتر مجری و عملی می‌گشته، زیرا که در این امور برای صدور حکم مجازات اظهار شوهر، حتی در صورتی که زوجه گناهکار خویش را در محل جرم دیده باشد، کافی نبوده و شهادت چهار گواه که عمل زنا را بچشم دیده باشند، ضرورت داشته و چنین وضعی فقط در موارد استثنائی می‌توانست وقوع یابد. و اجرای مجازات «حد» برای زناکاران مشروط به شرایط مشکلی است. مسلم است که هیچکس روابط جنسی را در معرض دید دیگران و بخصوص چهار شاهد عادل انجام نمی‌دهد. اعتراف خود متهم به ارتکاب زنا می‌تواند مبنائی برای اجرای مجازات باشد، لیکن اعتراف به این قبیل گناهان از طرف متهم نیز با توجه به شدت مجازات امری بعید بنظر می‌رسد. مواردی نظیر زمانی که شوهر در سفر است و زن باردار می‌شود نیز بسیار نادر است. پس می‌بایست سنگسار در تاریخ اسلام وجود نمی‌داشت و یا پدیده‌ای بود بس نادر و شاذ.

نظریه حقوقی نفی رجم

از بُعد اصول کلی حقوقی نیز شاید منتفی بودن رجم را بتوان بدین شکل مطرح کرد که هر عقدی براساس شرایط توافق شده ضمن عقد جاری می‌گردد و هرگاه این شرایط به تریبی بهم خورد آثار عقد به شکل ما هو عقد نافذ نیست. این اصل کلی درباره عقود گفته شده و منجمله عقد نکاح. با استفاده از این مبحث به شرط ضمنی ضمن عقد نکاح اشاره می‌شود که بطور تلویحی یا افواهی، بطور صریح یا ضمنی بین مرد و زن هنگام عقد نکاح یا قبل از آن جاری و توافق می‌شود که آن انحصار مضاجعت طرفین بین شوهر و زن است و یا لاقلاً خودداری مضاجعت زن با غیر از شوی خود می‌باشد. اگر این موضوع صراحتاً هم ذکر نشود عرف مسلم است و عقد را از شکل عقد مطلق به عقد مشروط تبدیل می‌کند. و براساس قاعده العقود تابعة للقصد^{۳۷} تا مادامی که طرفین قصد عنوان عقد را نکرده‌اند عقد مورد نظر محقق نخواهد شد و تحقق اعتبارات متعاقدين و پیوند آنها به یکدیگر نفیاً و اثباتاً منوط به قصد و اراده طرفین می‌باشد کلیه اموری که انشاء طرفین به دلالت مطابقه و با تضمّن و التزام بر قصد آن دلالت دارد مدلول التزامی عقد است و مانند شروط و خصوصیات سایر عقود همه بر عقد مترتب خواهد شد و خصوصیات و آثاری که طرفین قصد آن را کرده‌اند مشمول ادله صحت معامله است. لذا شرطی که عرف مسلم جامعه در ضمن عقد نکاح انحصار مضاجعت طرفین بین متعاقدين نکاح و یا لاقلاً خودداری مضاجعت زن با غیر از شوی خود را بر مبنای قصد طرفین تلویحاً یا افواهی، صریحاً یا ضمناً منظور می‌دارد و انشاء عقد نکاح به دلالت مطابقه با تضمّن و التزام بر قصد آن دلالت دارد مدلول التزامی عقد نکاح است شرط ضمن العقد تلقی می‌گردد و لازم الوفا می‌باشد. عدم انشاء این شرط نیز دلالت بر عدم شرط نمی‌کند زیرا که قبل از انشاء نیز آن معنا در نفس انشاء کننده وجود دارد و انشاء علت وجود آن نیست و اعتبار نفسانی منشئی که با صیغ انشائی و یا بوسیله فعل انشاء می‌شود فعل اختیاری شخصی متعاقدين است و فعل اختیاری شخص جز به خود او و ارادهاش به چیز دیگری نیازمند نیست. لذا در هر دو صورت اگر یکی از طرفین مرتکب زنا شوند در همان دم اسقاط احصان متحقق و زنا محصنه محسوب نمی‌شود. چون مرتکب عملاً زانی یا زانیه شرط ضمن العقد با زوج خود را زیر پا

^{۳۶} - پطروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، صفحه ۱۸۰.

^{۳۷} - نگاه کنید به: ابوالقاسم گرگی، مبانی حقوق اسلامی (۱۳۸۷)، انتشارات مجد، تهران.

گذاشته و رعایت نکرده و آثار احسان و عقد زناشویی بین آن دو دیگر مترتب نیست. لذا نمی‌توان مرتکب را به سزای رجم و زناى محصنه مجازات نمود. اگر هم مرد مرتکب زنا با غیر شود اگر زن هنگام عقد تلویحاً یا افواهاً یا صراحتاً یا ضمناً به او اجازه تعدد زوجات داده باشد باز مفهوم زناى محصنه برای مرد با غیر از زن خود نافذ نیست چون حکم تعدد زوجات دارد. و در لحظه‌ای که طرفین از خطای احراز شده صرف نظر می‌کنند مصالحه آنان حکم رجوع داشته و آثار عقد نکاح بین آنان کما فی السابق ساری خواهد شد.

سرقت

قسم دوم از حدود که حد قذف و رمی بود که در ضمن حد زنا به آن پرداخته شد. سوم از اقسام حدود حد سرقت است. در قرآن کریم می‌فرماید^{۳۸}: «و مرد دزد و زن دزد را به کیفر کاری که کرده‌اند قطع ید کنید.^{۳۹} این عقوبتی است از جانب خدا، که او پیروزمند و حکیم است. هر کس پس از کردار ناپسندش توبه کند و به صلاح آید، خدا توبه او را می‌پذیرد، که او آمرزنده و مهربان است. آیا ندانسته‌ای که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست، هر که را بخواهد عذاب می‌کند و هر که را بخواهد می‌آمرزد و بر هر کاری تواناست؟» در شرح این آیات می‌فرمایند^{۴۰}: «و السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» سارق و سارقه را قطع ید کنید، چون حکم محارب و مفسد فی الارض و کافر را ذکر کرد حکم سارق که او هم مفسد است ولی نه به حد قتل را نیز ذکر کرد و شرایط سرقت و دیه به حد از حرز (در محفظ بودن مسروقه) و رسیدن مسروق به ربع دینار، و در غیرمواقع گرسنگی قحطی و شرایط قطع از ابتدا به دست و اینکه قطع نمی‌شود مگر چهار انگشت از دست راست، از اصل آن و انگشت ابهام ترک می‌شود، و اینکه پای چپ قطع می‌شود نه پاشنه مذکور در کتب فقهی مفصله است، و اینجا جای تحقیق و تفصیلش نیست، «جَزَاءَ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ» جزائی است به آنچه که آن دو کردند زجری از خدا و خدا، عقوبتی از او، «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و خدا عزیز حکیم است، «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ» پس کسی که بعد ظلمش توبه کرد، به توبه خاص نبویه یا ولویه از قبل قدرت امام به قرینه سابق و به بیان معصومین ع «وَأَصْلَحَ» و اصلاح کرد، مسروق را به صاحبش برگرداند، دیگر مانند محارب حدی برای او نیست «فَإِنَّ اللَّهَ يُتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» زیرا که خدا برای او توبه می‌کند، همانا خدا غفور رحیم است، تعلیل است برای ماقبلش «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» آیا ندانستی که همانا ملک آسمان و زمین خدا راست، چون مقامی که گذشت این مظنه را خطور می‌دهد که شایسته نیست که حدی که بر علیه محاربه یا سرقت او ثبت شده به محض توبه از او و با قول او قبول و ساقط شود، آیا ندانستی، و خطاب یا عام است برای هر کس که خطاب در مورد او

۳۸ - سورة مائده، آیات ۴۰-۳۸. وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءَ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يُتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۳۹ - قطع ید سارق از سنت‌هایی است که حضرت عبدالمطلب ع بنا نهاد و سپس توسط رسول اکرم ص نیز امضاء گردید. در قرآن در آیات ۴۰-۳۸ سوره مائده می‌فرماید: «دست زن و مرد دزد را به کیفر کاری که کرده‌اند ببرید این عقوبتی است از جانب خدا، که او پیروز حکیم است. هر کس پس از کردار ناپسندش توبه کند و به صلاح آید، خدا توبه او را می‌پذیرد که او آمرزنده و مهربان است، آیا ندانسته‌ای که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست هر که را بخواهد عذاب می‌کند و هر که را بخواهد می‌آمرزد و بر هر کاری تواناست.» وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءَ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يُتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

۴۰ - تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده، جلد ۴، صفحات ۳۲۹-۳۲۷.

آورده شده یا خاص به محمد ص است از قبیل به تو می گویم تا همسایه بشنود. «يُعَذَّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» هر که را خواهد عذاب کند و از هر که خواهد درگذرد و او بر هر چیز تواناست.

برای اجرای حد سرقت شبهات بسیاری مطرح است که در آن حد می کنند. میزان مال از این قسم است و باید از میزان خاصی بیشتر باشد. و مالک قصد حفظ و ضبط آن را بحسب عرف کرده باشد. و آنکه گرفتن مال بنفس خود سارق باشد نه به وسیله دیگری. و آنکه برای رفع گرسنگی و معیشت حیات سارق و عائله او نباشد. و آنکه دزد پدر نباشد که از مال پسر دزدیده باشد و مملوک نباشد که از مال خواجه دزدیده باشد و شریک نباشد که از مال مشترک دزدیده باشد. مال در محفظه یا محل سرپوشدار باشد، قحطسالی یا تنگسالی نباشد، و مراد از قطع ید بریدن چهار انگشت است غیر ابهام از بیخ انگشتان از دست راست بر وجهی که کف دست بماند. پس اگر بعد از قطع ید بر وجه مذکور با دیگر دزدی کند به شرایط مذکوره پای چپ او را باید برید بر وجهی که پاشنه بماند. پس اگر بار دیگر دزدی کند حبس مخلد کنند او را. پس اگر در حبس دزدی کند قتل واجب شود. و وجوب حد مذکور موقوفست بر ثبوت سرقت مذکوره به گواهی دادن یا به اقرار دو نوبت. و اما به اقرار یک نوبت رد مال ثابت شود نه حد و هم چنین به سوگند خوردن مدعی با یک گواهی. کسی که توبه کند بعد از آن که دزدی کرده باشد و استقامت ورزد بر آن توبه پس توبه سارق و سارقه مسقط عذاب اخروست چنانکه متفق علیه است و مسقط حد است حسب نظر علماء شیعه بشرط آنکه توبه پیش از ثبوت شرعی سرقت واقع شود.^{۴۱} علاوه بر این اجرای حدود در زمان غیبت خود مورد تأیید اجماع فقها نیست و بسیاری موارد دیگر نظیر تعبیر قطع ید به مفهوم سلب اختیار که عرف از آن استنباط می کند و غیر از آن.

محرابه

قسم چهارم حد محاربه است. تحذیر و ترساندن از محاربه با خدا و رسول نیز از این دیدگاه جالب است. برای شرح این موضوع به آیات زیر مراجعه می نمایم^{۴۲}: «جزای کسانی که با خدا و پیامبرش جنگ می کنند و در زمین به فساد می کوشند، آن است که کشته شوند، یا بردار گردند یا دستها و پاهایشان یکی از چپ و یکی از راست بریده شود یا از سرزمین خود تبعید شوند. اینها رسوایشان در این جهان است و در آخرت نیز به عذابی بزرگ گرفتار آیند. مگر کسانی که پیش از آنکه شما بر آنها دست یابید توبه کنند. پس بدانید که خدا آمرزنده و مهربان است.»

مراد از محاربه در عرف کسی است که آلت حرب را از برای ترسانیدن مردم خواه در بحر و خواه در بر و خواه در شب و خواه در روز و خواه مرد و خواه زن و خواه قوی و خواه ضعیف برهنه کند. و مراد از قطع ایدی و ارجل که از طریق مخالفت آمده باشد برین وجه که دست راست ایشان را ببرند و پای چپ ایشان را به طریقی که در حد سرقت مذکور شد. و مراد از نفی اخراج است و از ارض جنس ارض مطلقا باین معنی که آن را از آن شهر بیرون کنند و در هر شهری که قرار گیرد حاکم شرع به مردمان آنجا بنویسد که محاربتست و با او مخالطه و معامله مکنید حتی که اگر

۴۱ - حسینی جرجانی سید امیر ابوالفتوح؛ آیات الأحکام (جرجانی)، قرن دهم، انتشارات نوید؛ تهران؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول؛ تحقیق: میرزا ولی الله اشراقی سراپی. جلد ۲، صص ۶۷۵-۶۷۴.

۴۲ - سوره مائده، آیات ۳۳-۳۴، «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ».

به دیار کفر رود همین عمل کرده شود تا آن که بمیرد. و میان فقهاء در آن که وجوب امور مذکور در حد محارب بر سبیل تخییر است یا ترتیب اختلاف است. شیخ مفید بر آنست که تخییر است و امام مخیر است میان اقسام اربعه مذکوره در جمیع صور محاربه از قتل و اخراج و اخذ مال و اضافه. و شیخ ابو جعفر بر آنست که ترتیبی است و هر یک از اقسام اربعه مذکوره جزای یکی از صور محاربه است به تفصیلی که در محلش مذکور است. یعنی اگر محارب با خدا رسول و ساعی فساد در روی زمین قتل نفس نمود کشته می شود. و اگر با قتل نفس سرقت هم نمود پس از استرداد مال (مسروق شده) بدار می کشند تا کشته شود. و اگر قتل نفس اتفاق نیفتاد بلکه فقط مال سرقت کرد و پای آن بریده می شود از خلاف یعنی در دفعه اولی دست راست از اصول اصابع و در دفعه ثانی پای چپ از وسط قدم و دفعه سیم حبس می کنند و در دفعه چهارم بقتل می رسانند. و اگر شمشیر کشیده محاربه با خدا و رسول و سعی فساد در زمین نمود بدون قتل نفس و بدون اخذ مال (سرقت) نفی بلد می کنند تا به یک سال و اعلان می کنند و بنویسند که او محارب و تبعید شده است با آن هم مجلس نشوید و معامله نکنید و هم نکاح و هم طعام نشوید و با آن مشورت نکنید تا به مدت یک سال و اگر از آن بلد به بلد دیگر برود به آن شهر اعلام می کنند و بنویسند مثل نوشته اول تا این که یک سال تمام شود. و اگر توجه به ارض مشرک و کفار کند با اهل آن شهر مقاتله می شود تا این که آن محارب کشته شود. لیکن مختار محققان قول اول است از جهت آنکه ظاهر کلمه تخییر است بلکه کلمه او برای تنويع است نه تخییر باین معنی که حد محارب و مفسد به یکی از انواع چهارگانه مجازات جزاء داده می شود بقدر جنایات ایشان بنا بر این روایات وارده در تفصیل حکم محارب موافق با قرآن می شود. و دلیلی که دلالت بر تفصیل مذکوره کند موجود نیست با آن که اصل عدم وجوب آنست. پس آیه مذکوره دلالت می کند بر وجوب تخییری افعال مذکوره در حد محارب که حد محارب با خدا و رسول و مفسد در روی زمین ترتیبی است بقدر جنایات ایشان. از آیه فوق استحقاق محارب بعذاب آخرت مستفاد می گردد ولی حتمی بودن آن معلوم نیست چون که استحقاق اعم از فعلیت است و در آیه شریفه دلالت بر حتمی بودن عذاب نیست زیرا که جایز و ممکن است که خداوند بفضل خود عفو فرماید به اسقاط آنچه مستحق شده اند از عذاب بزرگ. یعنی اگر آنان که توبه کنند پیش از آن که بر ایشان قادر شوند. این استثناء متعلق است به افعال مذکوره که بر سبیل حد واقع شود نسبت به محارب زیرا که توبه مسقط آنهاست بخلاف آن چه بر سبیل قصاص واقع شود مثل قتل زیرا که توبه مسقط آن نباشد و هم چنین است رد مال از او بعینه یا بقیمت آن. و دور نیست که گفته شود که توبه محارب در حقوق الناس موقوفست بر عفو مستحقان آن حقوق از آن حقوق و بعد از عفو مستحقان حقوق الناس ساقط گردد. پس تواند بود که استثناء مذکوره متعلق باشد به افعال مذکوره مطلقاً خواه حد و خواه قصاص چنانکه در آیه حد قذف مذکور شد و تقیید توبه به آنکه پیش از قدرت باشد از جهت آنست که توبه محارب بعد از دست یافتن برو مسقط حد نیست اگرچه مسقط عذاب اخروی باشد. یعنی آیه مذکوره دالست بر آن که توبه محارب پیش از دست یافتن بر او مسقط حد از او است.^{۴۳}

ترساندن و قراردادن راه برگشت و توبه و اصلاح عمل در همه موارد ذکر شده قابل ملاحظه است. یعنی در تمام این موارد ترساندن و تحذیر به بالاترین وجه است ولی راه صلاح و توبه به آسانترین شکل قرار داده شده تا ارتکاب به جرم در کمترین حد خود قرار گیرد و حرکت به سلم و سلامت در سهلترین وضعیت باشد. مسلماً این نظام جزائی توانائی اصلاح جامعه را خواهد داشت و هزینه های متنوع جرم را از گردن جامعه تا حد بسیار زیادی ساقط خواهد کرد.

۴۳ - حسینی جرجانی سید امیر ابوالفتوح؛ آیات الأحکام (جرجانی)، قرن دهم، انتشارات نوید؛ تهران؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول؛ تحقیق: میرزا ولی الله اشراقی سرابی. جلد ۲، صص ۶۸۰-۶۷۶.

ارتداد

یکی دیگر از مواردی که جزء حدود قرآنی نیست ولی فقها به آن اشاره نموده‌اند تحذیر و ترساندن از ارتداد است و این به دلیل این است که شارع مطهر قصد فرموده تا با القاء شدائد نسبت به بازگشت از تفکر متعالی به سوی تفکرات گذشته افراد را از رجعت باز دارد و آنها را به سوی تعالی ملزم نماید. علیرغم اینکه در فقه مجازاتی نظیر قتل برای ارتداد ذکر می‌شود ولی ملاحظاتی دارد که تحقق آن را معلق می‌نماید. در قرآن کریم می‌فرماید^{۴۴}: «آنها که از شما از دین خود بازگردند و کافر بمیرند اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده و جاودانه در جهنم باشند». در شرح این آیه می‌فرمایند^{۴۵}: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» و کسی که از شما برگردد از دین او، از کلام او تعالی، و عطف است بر «لَا يَزَالُونَ» یا بر «يَسْأَلُونَكَ» یا مقول قول رسول ص است یا جمله حالیه است «فَيَمُتْ» پس بمیرد، عطف است بر «يَرْتَدِدْ»، «وَهُوَ كَافِرٌ» و او کافر است، تقیید موت به کفر در ترتیب عقوبت برای اشعار به این است که کسی بمیرد و قبل از احتضار کافر باشد، نمی‌شود بر عقوبت او حکم کرد، به جواز اینکه ولایت را در حین احتضار و ظهور علی ع او بپذیرد. پس اگر علی ع در حین احتضار بر او ظاهر شد و او علی ع را انکار کرد، موت او بر کفر بوده و الا فلا و کسی که حال محتضر از قبول و ردّ را نمی‌داند، جایز نیست که حکم بر اسلام او و نه کفر بکند و تفوه بر لعن او شایسته نیست «فَأُولَئِكَ» پس آنها، تکرار مبتدأست به اسم اشاره بعیده برای احضار دوباره آنان به اوصاف ذمیمه‌شان، و برای تحقیر آنها تا در زجر و ردع ابلغ باشد. «حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» اعمالشان حبط است، به تحقیق قبیل این گذشت که اعمال قالبیه که عبارت از حرکات و هیئات و اذکار متجدده که جزئی از آن با جزئی جمع نمی‌شود و جزئی از آن در دو لحظه باقی نمی‌ماند، محکوم به ثبات نیستند و نه به تجسم، اما حقایق آن داعی این عمل است و مکتسب از آن پس شئون نفس جوهریه است و آن ثابت و متصفه به تقدّر و تجسم و حبط است. و حبط عمل عبارت از بطلان آن و زوال آن از صفحه نفس است، و چون نفس دارای دو جهت است، جهت دنیوی و آن جهت اضافه‌اش به کثرات است و جهت اخروی که آن جهت اضافه‌اش به عالم توحید و ارواح است. و هرگاه عمل جسمانی یا نفسانی از او صادر شود، نفس کیفیت هر دو جهت را به خود می‌گیرد. و ثمره کیفیت جهت دنیوی‌اش خلاص از عذاب اوصاف رذیله می‌باشد و ثمره کیفیت اخروی‌اش فراغ از خلق و تلذذ به مناجات خداست. پس کسی که مرتدّ شود، اعمالش حبط می‌شود «فِي الدُّنْيَا وَ» در دنیا و، کسی که بمیرد و کافر باشد اعمالشان حبط می‌شود در «الْآخِرَةِ» در آخرت، این مبنی بر این است که ظرف، ظرف برای «حبط» باشد، و مجاز است که حال از «اعمالهم» باشد، و معنی می‌دهد که کسانی از شما که از دین او برگردد و کافر بمیرد، اعمالشان حبط می‌شود در حالی که در جهات دنیویشان ثابت است و در جهات اخرویشان ثابتند. و هر کس از شما که از دینش برگردد و بر ایمان بمیرد، اعمالش در هر دو ثابت می‌ماند «وَأُولَئِكَ» و آنها، اسم اشاره بعید را به همانچه که ذکر شد تکرار کرد. «أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» اصحاب آتشند در آن مخلدند، درباره نزول آیه گفته‌اند: مسلمانها در اولین جنگی که پیش از جنگ بدر با مشرکان نمودند، از مشرکین کشتند در اول ماه رجب، پس مشرکان از محمد ص از ماه حرام پرسیدند و گفته‌اند که مسلمانان از آن سؤال کردند.»

^{۴۴} - سوره بقره، آیه ۲۱۷، «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

^{۴۵} - بیان السعاده، جلد ۲، صفحات ۴۴۸-۴۴۶.

در جای دیگر می‌فرماید^{۴۶}: «هر آینه خداوند آنان را که ایمان آورند سپس کافر شدند و باز ایمان آورند سپس کافر شوند و به کفر خویش افزودند نخواهد آمرزید و به راه راست هدایت نخواهد کرد». در شرح این آیه فرموده‌اند^{۴۷}: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا» همانا کسانی که ایمان آوردند، مفهوم آیه عام است و تنزیل آن خاص، زیرا که مراد از آن منافقین است که به محمد ص ایمان آوردند یعنی اسلام آوردند. «ثُمَّ كَفَرُوا» سپس کفر ورزیدند، بر خلاف او عهد بستند در مکه «ثُمَّ آمَنُوا» سپس ایمان آوردند، قول او را در غدیر قبول کردند و با علی ع به خلافت او بیعت کردند «ثُمَّ كَفَرُوا» سپس کفر ورزیدند، به تخلفشان از لشکر اسامه در حال حیات او «ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا» سپس ازدیاد کفر کردند به تشدید آنها بر آل محمد ص «لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا» خداوند آنها را نخواهد بخشید و به راهی هدایت نخواهد کرد زیرا که آنها از فطرت مرتد شدند به قطع فطرت انسانی پس به توبه رجوع نمی‌کنند و راهی برای دار راحت برای آنها نیست، چون فطرت انسانی است که راه به سرای راحت است. پس برای آنها مغفرت متصور نیست و نه هدایت، زیرا مرتد فطری توبه‌ای برایش نیست چنانکه به فارسی گفته‌اند: «مردود شیخی را اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند نتوانند اصلاح نمایند» زیرا که مرتد فطری قاطع فطرتش است.»

و در جای دیگر می‌فرماید^{۴۸}: «کسی که پس از ایمان به خدا کافر می‌شود نه آنکه او را به زور واداشته‌اند تا اظهار کفر کند و حال آنکه دلش به ایمان خویش مطمئن است بل آنان که در دل را به روی کفر می‌گشایند مورد خشم خدایند و عذابی بزرگ برایشان مهیاست.»

در پاسخ به سؤالی راجع به ارتداد و نظریه عرفا در آن باره می‌فرمایند^{۴۹}: «ارتداد به طوری که فقهای شیعه ذکر کرده‌اند دو قسم است: ملّی و فطری؛ مرتد ملّی آن است که کسی در موقع بلوغ بر کفر باشد و آبوین او هم کافر باشند و او پس از بلوغ اسلام بیاورد بعد از اسلام برگردد. و وجه تسمیه به نام ملّی آن است که او از ملّت و ارتباط با مسلمین برگشت نموده است. و مرتد فطری آن است که آبوین او مسلم باشند و بر اسلام متولد گردیده و بالغ شده و پس از بلوغ که اسلام داشته از آن برگشته و کافر شده است و چون از فطرت خود که اسلام است برگشت نموده، از این رو او را مرتد فطری می‌گویند. و ارتداد و کفر او هم اقسام دارد که یا انکار صانع یا انکار نبوت، یا انکار یکی از ضروریات دین کند، یا سب یا استهزا به پیغمبر نماید یا توهین به مقدّسات اسلامی کند؛ مانند آنکه قرآن را بسوزاند، یا آنکه مدعی نسخ دیانت مقدّسه اسلام گردد، و به عقیده شیعه سب یکی از ائمه هدی - علیهم السلام - نیز باعث ارتداد و کفر است. قول قریب به اتفاق بین شیعه آن است که مرتد فطری توبه او ظاهراً قبول نمی‌شود و قتل او واجب است و در زمان حیات او، زوجه او بر او حرام می‌شود و باید عده وفات بگیرد و اموال او پس از ادای دیون او بین ورثه تقسیم می‌شود هر چند زنده باشد؛ که اخبار هم در این باره ذکر شده، از جمله عمّار بن موسی ابوالیقظان ساباطی که از اصحاب حضرت صادق علیه السلام - بود، از آن حضرت روایت کرده که فرمود: كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَحَدَ مُحَمَّدًا (ص) بُيُوتُهُ وَ كَذَبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ عَنْهُ وَ أَمْرَتُهُ بَائِنَةٌ يَوْمَ ارْتَدَّ فَلَا تَقْرُبُهُ وَ يُقَسَّمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُ أَمْرَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى

^{۴۶} - سوره نساء، آیه ۱۳۷، «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ اِزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَ لَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا»

^{۴۷} - بیان السعاده، جلد ۴، صفحات ۲۲۹-۲۲۸.

^{۴۸} - سوره نحل، آیه ۱۰۶، «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَ لَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

^{۴۹} - حضرت حاج سلطانحسین تابنده، رضاعلیشاه ثانی، رساله رفع شبهات، انتشارات حقیقت، چاپ ششم، ۱۳۸۲، صفحات ۱۲۸-۱۲۱.

عَنْهَا زَوْجُهَا وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ وَ لَا يَسْتَبِيهٗ^{۵۰}. یعنی، هر مسلمی که از دو مسلم متوکل شده باشد (پدر و مادر او مسلم باشند) و او از اسلام برگردد و منکر نبوت حضرت محمد (ص) شود و تکذیب کند، خون او هدر است و هر که آن را از او بشنود می‌تواند او را بکشد و زوجه او از همان موقع ارتداد او، در حکم طلاق بائن است و باید عده وفات بگیرد و اموال او هم بر ورثه تقسیم می‌شود و امام البته او را می‌کشد و توبه او را قبول نمی‌کند. و چون او هم باز موظف به قبول این حق و مکلف است، از این رو گفته‌اند توبه او باطنا قبول می‌شود و ممکن است خداوند از او عفو بفرماید، زیرا با آنکه همه افراد بالغ مکلفند، خلاف عدل است که توبه او نزد خداوند قبول نباشد ولی اگر کسی رده او را مطلع نشود و توبه کند، عبادات او قبول و بدن او طاهر است، و شرح کامل آن مربوط به کتب فقهیه مفصله است. و اگر ارتداد او ملى باشد، او را وادار به توبه می‌کنند و تا سه روز مهلت می‌دهند. اگر توبه کرد، آزاد است و اگر توبه نکرد، کشته می‌شود ولی تا موقعی که زنده است عصمت نکاح و مالکیت او باقی است. و اگر توبه کرد و مجدد مرتد شد، در مرتبه چهارم و بنا به قولی در مرتبه سوم حکم مرتد فطری را دارد و کشته می‌شود. و حدیثی در آن باره از علی بن جعفر روایت شده که از برادر خود، حضرت موسی بن جعفر - علیهما السلام - سؤال کرد: عَنْ مُسْلِمٍ تَنَصَّرَ. قَالَ: يُقْتَلُ وَ لَا يُسْتَتَابُ. قُلْتُ: فَتَنْصِرَانِ اسْلَمَ ثُمَّ ارْتَدَّ مِنَ الْإِسْلَامِ. قَالَ: يُسْتَتَابُ فَإِنْ تَابَ وَ إِلَّا قُتِلَ. سؤال کردم درباره مسلمی که نصرانی شده باشد. فرمود: کشته می‌شود و توبه او قبول نیست. عرض کردم: اگر نصرانی اسلام آورد و بعد مرتد شد، فرمود: وادار به توبه می‌شود اگر توبه کرد، و الا کشته می‌شود؛ که تفصیل آنها در کتب فقه مذکور است. ولی ابن جنید از بزرگان فقهی متقدمین شیعه معتقد است که ارتداد یک قسم بیش نیست و باید مرتد را وادار به توبه کرد. اگر قبول نمود، او را آزاد می‌گذارند، وگرنه باید کشته شود. و بعضی دیگر هم گفته‌اند که عموم ادله بر این قول دلالت دارد و تخصیص دادن به واسطه چند خبر واحد خالی از اشکال نیست. و عمّار ساباطی راوی خبر هم فطحی بوده است. و ابن جنید محمد بن احمد بن جنید ابوعلی کاتب اسکافی از بزرگان فقهی شیعه و از اجله عظمای فقهی شیعه بود و معاصر با نواب ناحیه مقدسه و از خلفا و امرای معاصر الطائع لله عباسی و معزالدوله از آل بویه بوده و در سال ۳۸۱ وفات یافت و شیخ مفید و ابو عبدالله احمد بن عبدالواحد معروف به ابن عبدون و جمع دیگری از بزرگان شیعه از او روایت کرده‌اند. و اسکاف (به کسر الف) نام دو محل است در نواحی نهروان و اطراف بغداد که ابنای جنید از زمان پادشاهان ایران رؤسای آنجا و مورد احترام همه مردم بودند. و بعضی اسکاف را به معنی کفّاش یا نجّار هم گفته‌اند، ولی در اینجا آن معنی مراد نیست. ابن جنید معتقد است که فرقی بین مرتد ملى و فطری نیست و باید او را وادار به توبه نمود و اگر قبول نکرد باید کشته شود. ولی عرفا برای مرتد ملى و فطری معنی دیگری هم ذکر نموده و گفته‌اند که انسان به حسب فطرت به عوالم علوی ارتباط دارد و همان ارتباط سبب می‌شود که او را به سوی خداوند بکشاند که به اعتباری معنی حبل الهی و ریسمان خدایی این است. و اگر به ظاهر هم ارتباط با نمایندگان خدا و هادیان راه دین پیدا کند، به ریسمان خلقی و حبل من الناس نیز متصل شده، ولی اگر این اتصال دوم را به انکار خدا یا نمایندگان او یا ردّ ضروریات دین قطع کند، ولی فطرت او منقطع نشده باشد مرتد ملى است؛ چون از ملت و ریسمان خلقی که اتصال از راه نمایندگان است برگشته و انکار نموده است. و چون فطرت او هنوز برنگشته توبه او قبول می‌شود، چون هنوز استعداد او برای تجدید اتصال باقی است. ولی اگر ارتداد او به جایی برسد که به کلی قطع امید از اتصال مجدد او پیدا شود و سیاهی کفر همه قلب او را فرا گرفته و نقطه روشنی آن بکلی از بین رفته، چون درحقیقت از فطرت خود که ارتباط با توحید است روگردان شده و حبل الهی را قطع نموده، توبه

^{۵۰} - من لایحضره الفقیه، ج ۴، باب ارتداد، حدیث ۳۵۴۶.

او قبول نمی‌شود؛ مانند کسانی که مرتکب قتل انبیا و اولیا شده و بر انکار شرایع و استهزا و توهین به احکام اصرار ورزند که غالباً حال توبه هم برای آنها پیدا نمی‌شود و مرتد فطری می‌باشد؛ زیرا استعداد برگشتن به ایمان از آنها محو و منتفی شده^{۵۱} که بنابراین بیان حَبْلٌ مِنَ اللَّهِ همان توحید فطری، و حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ اسلام و ایمان تکلیفی است. البته با این نظریه تشخیص مرتد ملی از فطری اختصاص به علمایی دارد که ورثه انبیا و ائمه هدی بوده و دارای قوه قدسیه باشند که بتوانند از آن راه پی به حقیقت و باطن افراد ببرند، سپس حکم به قبول یا عدم قبول توبه نمایند و این قبیل افراد خیلی نادر و کم می‌باشند. از این رو هر کسی نمی‌تواند حکم به ارتداد فطری برای کسی بنماید مگر صاحب قوه قدسیه در آن باره حکم کند. و دیگران اگر هم بخواهند در آن باره نظری بدهند باید احتیاط نموده و حکم ارتداد ملی را جاری کنند که عقیده ابن جنید هم آن را تأیید می‌کند. و حضرت جد امجد اعلی مرحوم حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه در تفسیر بیان السعاده در آخر جزء سوم در ذیل تفسیر آیه شریفه: وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ^{۵۲} شرحی در این باره می‌نویسند، و در جمع بین نظریه فقها و عرفا ذکر می‌کنند که آنچه در اخبار درباره فرق بین مرتد ملی و فطری وارد شده و فقها فتوی داده‌اند، اشاره است به اینکه این دو امر کاشف از آن دو ارتداد هستند که حقیقت و واقع این دو موضوع می‌باشد؛ زیرا کسی که متولد بر اسلام شده و در آن امر بزرگ شده و نشو و نما یافته، اسلام او حکم ذاتیات را دارد و کمتر از آن بیرون می‌رود مگر آنکه فطرت او قطع شود. ولی آنکه متولد بر کفر شده و نشو او بر آن بوده و بعداً داخل در اسلام شده، اسلام او حکم عرضی دارد و ممکن است از او زائل شود ولی فطرت قطع نشود. و بنابراین بیان، لازم نیست که به زحمت و تکلف اثبات کنیم که توبه مرتد فطری باطنا قبول می‌شود ولی ظاهراً قبول نمی‌شود. و با بیانی که ایشان فرمودند معلوم می‌شود که حکم به ارتداد فطری بعض مرتدین مخصوص راسخین در علم و مطلعین بر بواطن و صاحبان قوه قدسیه است که ائمه هدی - علیهم السلام - و یا کسانی که قوه قدسیه را که در اجتهاد شرط است دارا باشند، هستند و همین افراد می‌توانند متوجه شوند که چه کسی بر حال کفر مرده است، و گرنه به هر کسی که ظاهراً دارای آن حال باشد، نمی‌توانیم بگوییم که او کافر یا لعن او جایز است، که گفته شده:

هیچ کافر را به خواری منگرید که مسلمان مردنش باشد امید

و آیات شریفه آخر جزء سوم در سوره آل عمران: وَ مَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ^{۵۳} تا آیه کریمه: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الصَّالُونَ^{۵۴}، با دقت و تعمق بدان اشاره دارند و در سوره بقره آیه ۲۱۷ نیز فرموده: وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^{۵۵}. و با عقیده‌ای که ما شیعه اثنی عشری داریم که در موقع مرگ حقیقت

^{۵۱} - بعضی از محققین و صاحبان عرفان گفته‌اند که به اعتباری حبل خدایی وجود انبیا و نمایندگان و خلفای الهی است که از طرف خداوند برای رقاء و تکمیل بشر فرستاده شده و حبل من الناس عبارت از استغفار است که مربوط به بنده است که از آن راه باید به سوی خدا برود که در قرآن مجید فرموده: مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ. سوره الانفال، آیه ۳۳: تا آنگاه که تو در میانشان هستی خدا عذابشان نکند و تا آنگاه که از خدا آمرزش می‌طلبند، نیز خدا عذابشان نخواهد کرد، که جمله اولی اشاره: بِحَبْلِ مِنَ اللَّهِ وَ دَوْمِي حَبْلٌ مِنَ النَّاسِ است.

^{۵۲} - سوره آل عمران، آیه ۸۵: «و هر کس دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد.»

^{۵۳} - سوره آل عمران، آیه ۸۵: «... و چنین کسی در آخرت از زیان کاران است.»

^{۵۴} - سوره آل عمران، آیه ۹۰: «توبه کسانی که پس از ایمان آوردن کافر شدند و بر کفر خود افزودند، پذیرفته نخواهد شد و اینان گمراهانند.»

^{۵۵} - «و از میان شما آنان که از دین خود باز گردند و کافر بمیرند، اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده و جاودانه در جهنم باشند.»

ولایت هم نزد محتضر حاضر است و او را دعوت به ایمان می‌کند که فرموده: یا حارَ همدان، مَنْ يَمُتْ يَرَى مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا، نمی‌توانیم بگوییم که فلان کافر یا منافق به طور قطع بر کفر و نفاق مرده است؛ زیرا ممکن است در آن موقع که ظهور ولایت بر او می‌شود، از گناه و کفر خود پشیمان شده و توبه کند، مگر آنکه خود آن بزرگواران بر کفر او در موقع مرگ تصریح بفرمایند یا او را در زمان حیاتش رد کنند؛ مانند عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان و چند نفر دیگر که در زمان حضرت رسول (ص) مردود شدند. یا محمد بن نصیر نمیری و احمد بن هلال کرخی و ابو محمد حسن الشریعی و ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزافر که مدعی بابیت قائم در غیبت صغری شدند و از ناحیه مقدسه توقیع در لعن آنها رسید و مرتد شدند. ولی ما از طرف خودمان نمی‌توانیم لعن به کسی بنماییم، مگر آنکه لعن صریح در آیات و اخبار شده باشد؛ مانند: فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و امثال آن و فرمایش: اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ و آخر تَابِعَ لَهُمْ عَلَى ذَلِكَ. اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحُسَيْنَ (ع) الخ. واللَّهُمَّ الْعَنْ بَنِي أُمِيَّةٍ قَاطِبَةً، و همچنین افرادی که لعن آنها صریحاً رسیده است، مانند معاویه و یزید و غیر آنها. ولی نسبت به کسانی که مشکوک هستیم، احتیاط ترک لعن آنهاست و اگر کافر یا فاسق مرده باشند، همان لعن عمومی و عمومات لعن شامل آنها می‌شود و احتیاج به ذکر اسم نیست. در این موضوع هم بعضی ایراد گرفته‌اند که نویسنده این رساله از مرز خود خارج شده و احکام فقهیه را با عرفان مخلوط نموده؛ در صورتی که باید از هم جدا باشد. در جواب گفته می‌شود: اولاً غالب بزرگان سلسله ما کمال مرتبه علمی و فقهی را داشته و حتی مجتهد هم بوده‌اند و باضافه مخلوط شدن محسوب نمی‌گردد بلکه هر دو یعنی هم علما هم عرفا در شیعه در یک مرز هستند و هر دو از مشکوۀ نبوت و ولایت استضاءه می‌کنند و این مرزها را امثال شخص اعتراض کننده برای ایجاد نفاق و اختلاف ایجاد می‌کنند:

مؤمنان معدود لیک ایمان یکی جسمشان معدود لیکن جان یکی

خلاصه این مبحث را در ذیل شرحی دربارهٔ سورهٔ توحید می‌فرمایند^{۵۶}: «مرتد فطری در اصطلاح فقهاء آن است که بر فطرت اسلام متولد شده و ابوبین او مسلم باشند و او پس از رسیدن به سن تکلیف از دین برگردد. و مرتد ملی آن است که بر فطرت اسلام متولد نشده باشد و بعداً اسلام بیاورد و سپس برگردد و توبه مرتد فطری پذیرفته نیست ولی ملی را باید توبه دهند که شرح آن در کتب فقهیه مذکور است ولی عرفاء اصطلاح دیگری دارند و می‌گویند مرتد ملی آن است که هنوز نور ایمان از دل او کاملاً محو نشده و امید برگشت به ایمان برای او هست. و مرتد فطری آنست که بکلی سفیدی و نور ایمان از دل او رخت بر بسته و تاریکی کفر و شقاوت همه دل او را فرا گرفته باشد مانند کشتگان انبیاء و اولیاء که توبه آنها قبول نیست. بنابر اصطلاح اول ظاهراً هم مرتد ملی و فطری معلوم و جدا میشوند ولی با اصطلاح دوم مرتد فطری را هر کسی نمیداند مگر اولیای خدا که از درون و مکمونات قلبی بشر و عواقب آنها آگاهند و بنابراین حکم به قتل مرتد نیز مخصوص امام که از قلوب آگاه است و کسانی که از طرف امام ماذون هستند میباشد».

همین تأیید نیز در تفسیر شریف بیان السعاده فی مقامات العباده در ارتباط با اجرای حدود آمده است. در شرح آیات^{۵۷}: «و کسی را که خدا کشتنش را حرام کرده مگر به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند. و هر که این کارها کند، عقوبت گناه خود را می‌بیند. عذابش در روز قیامت مضاعف می‌شود و تا به خواری در آن مخلد خواهد بود»

^{۵۶} - حضرت حاج سلطان حسین تابنده، رضا علیشاه ثانی، رهنمای سعادت، ترجمه مقدمه تفسیر بیان السعاده با هفت سوره، چاپ ۱۳۴۲، ص ۲۶۹.

^{۵۷} - سوره فرقان، آیات ۶۸-۶۹. «و لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا».

می‌فرماید^{۵۸}: «وَلَا يَفْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ» نفسی را که خداوند کشتن آن را حرام کرده نمی‌کشند، در عالم صغیر و نه در عالم کبیر برخلاف کسی که بنده رحمان نگشته است، خواه بنده شیطان باشد یا غیر رحمان از اسماء او تعالی، که او نفس محترمه از قوای انسانی یا قوای حیوانیه در طریق انسانی را به غیر حق می‌کشد چه در خارج نفسی را بکشد یا نکشد «إِلَّا بِالْحَقِّ» جز به حق، یا به امر حق، یا به امر حق از قصاص و حد، یا به حق مطلق به اینکه دستش دست حق باشد. بدان، مادامی که دست قاتل دست حق نشده یا مسخر امر حق نگشته و مادامی که زبان امرکننده به قتل زبان حق یا مسخر امر او نگشته باشد اجازه به قتل و نه امر به قتل ندارد، چه آنکه در قصاص و حد باشد یا غیر آن. و لذا قتل و اجرای حدود اجازه داده نشده مگر از حاکم الهی یا کسی که آن حاکم او را امر به آن کرده باشد به حیثی که مأمور مسخر امر حاکم و متحرک به امر او باشد، و اما کسی که چنین نباشد اجازه قتل و نه امر به قتل ندارد. چنانچه گفته شده:

آن که جان بدهد اگر بکشد رواست نایب است و دست او دست خداست

و بنابراین معنی می‌دهد: نفسی را که خداوند قتل آن را حرام کرده است نمی‌کشند مگر با خدا، یعنی با دست خدا. «وَلَا يَزْنُونَ» و زنا نمی‌کنند، پیروی شهوات نمی‌کنند. بدان که ذنوب انسان منحصر در مقتضیات شیطنت و قوه غضبیه و قوه شهویه است و همانطور که خدای تعالی به امهات مقتضیات ثلاث اشاره کرد. زیرا خواستن غیر خدا از مقتضیات شیطنت است، بلکه می‌گوییم مقتضیات شیطنت منحصر در خواستن غیر خداست، زیرا که هر اعجاب به نفس و هر مرایات و معادله و غیر آنها از مقتضیات شیطنت خواستن غیر خداست و قتل نفس از مقتضیات غضب و زنا از مقتضیات شهوت است. و بنابر تعمیم قتل نفس و تعمیم زنا همه مقتضیات آن دو منحصر در آن است. «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» و هر کس انجام دهد آن را، که ذکر شد از ثلاث «يَلْقُ أَثَامًا» گناه را خواهد دید، عقوبت آن را، یا «اثام» چنانچه در خبر است وادی ای در جهنم است، یا آن کسی است که خدا آن را در آن اثم دانست همانند منع و نصر بر او اثم را حساب آورد. «يُضَاعَفُ لَهُ الْعَذَابُ» عذاب بر او مضاعف می‌شود، بدل از قول او «يَلْقُ أَثَامًا» یا مستأنف است جواب سؤال مقدر «يَوْمَ الْقِيَامَةِ» روز قیامت، و معنی مضاعف شدن عذاب این است که عذاب او در قیامت نسبت به عذابش و حد آن در دنیا مضاعف می‌شود، یا نسبت به عذاب او در برزخ در قیامت مضاعف می‌شود. زیرا که در برزخ به عذاب از خودش معذب می‌شود به ظهور صورت عصیان و چون واصل به قیامت شود هم به عذاب از خودش است و به عذابی که جزای عملش می‌باشد عذاب می‌شود، و به عبارت دیگر در برزخ با تجسم عملش عذاب می‌شود، در قیامت به آن و به جزای آن، و مراد این نیست که عذاب بالنسبه به استحقاقش مضاعف می‌شود تا منافی عدل او باشد. «وَيَخْلُدُ فِيهِ» و در آن مخلد می‌شود، یا در عذاب یا در اثم «مُهَانًا» به خواری، تقیید برای اشعار برای این است که بعضی عذاب می‌شوند بر اعلی وجه اهانت، یا آن تأکید و بیان است.»

منابع

- پطروشفسکی، ایلیا پاولوویچ، اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۵۴.
- حسینی جرجانی سید امیر ابوالفتوح؛ آیات الأحکام (جرجانی)، قرن دهم، انتشارات نوید؛ تهران؛ ۱۴۰۴ ق؛ چاپ اول؛ تحقیق: میرزا ولی الله اشراقی سرابی.

^{۵۸} - بیان السعاده، جلد ۱۰، صفحات ۴۹۹-۴۹۶.

- حضرت حاج سلطانحسین تابنده، قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی، چاپ سوم، انتشارات حقیقت، ۱۳۶۵، تهران. <http://www.sufism.ir/>
- حضرت حاج سلطانحسین تابنده، رضاعلیشاه ثانی، رساله رفع شبهات، انتشارات حقیقت، چاپ ششم، ۱۳۸۲. <http://www.sufism.ir/>
- حضرت حاج سلطانحسین تابنده، رضا علیشاه ثانی، رهنمای سعادت، ترجمه مقدمه تفسیر بیان السعاده با هفت سوره، چاپ ۱۳۴۲. <http://www.sufism.ir/>
- حضرت حاج ملاً سلطانمحمد بیدختی گنابادی، بیان السعاده فی مقامات العبادة. ترجمه حشمت‌الله ریاضی و محمدآقا رضاخانی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۷، تهران. <http://www.sufism.ir/>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی اقتصاد اسلامی، پول، بانک، بیمه و مالیه از دیدگاه حکمت. ۱۳۸۳. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-eqtasade-islami.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی روابط بین‌الملل در اسلام، حقوق بین‌الملل عمومی، سیاست خارجی، دیپلماسی از دیدگاه حکمت. ۱۳۸۴. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-ravabet-beynolmelal.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی علوم سیاسی در اسلام، سیاست، حکومت، ولایت از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-oloome-siasi.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی حقوق در اسلام، حقوق تطبیقی، نظام‌های حقوقی، حقوق جزا از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-hoqooq.pdf>
- بیدآباد، بیژن، مبانی عرفانی حقوق اساسی در اسلام، فلسفه حقوق، حقوق فردی، حقوق عمومی از دیدگاه حکمت، ۱۳۸۸. <http://www.bidabad.com/doc/mabani-erfani-hoquqe-asasi.pdf>
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، ترجمه و شرح من لایحضره الفقیه، محمدجواد غفاری، تهران: انتشارات صدوق، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
- صدرالدین بلاغی، فرهنگ قصص قرآن، امیر کبیر، چاپ هفدهم، تهران.
- عوده، عبدالقادر و اسماعیل صدر، التشریح الجنائی الاسلامی مقارنا بالقانون الوضعی. ترجمه فارسی اکبر غفوری، تحت عنوان حقوق جنائی بر اساس مذاهب پنجگانه و مقایسه آن با حقوق عرفی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی، مشهد.
- فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، چاپ دانشگاه تهران، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۲.
- گرجی، ابوالقاسم، حدود و تعزیرات و قصاص (۱۳۸۱)، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- گرجی، ابوالقاسم، مبانی حقوق اسلامی (۱۳۸۷)، انتشارات مجده، تهران.
- رازی، حسین بن علی ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن. جامع تفاسیر نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- راغب اصفهانی، محاضرات، چاپ مصر، ۱۲۸۷ هجری.
- شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، جامع الاحادیث نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.
- طبرسی، فضل بن الحسن، تفسیر جامع البیان، جامع تفاسیر نور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، لوح فشرده CD.